

درآمدی بر معرفی خاندان شهرستانی در کربلا
گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید علی شهرستانی و
بررسی دو سند تازه‌یاب از حضرت آیت‌الله آقاسید محمدعلی شهرستانی

جمال اشرفی^۱

مقدمه

تلاش برای معرفی تاریخ حوزه‌های علمیه تشیع و شخصیت‌های مهم آن، یکی از زمینه‌های مطالعاتی است که در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، به صورت ویژه مورد عنایت پژوهش‌گران تاریخی قرار گرفته است. می‌توان گفت که اقبال عمومی جامعه و هم‌چنین مخاطبان نسل جوان و به ویژه توجه خوانندگان حرفه‌ای (متخصص یا غیرمتخصص) به کتاب‌ها و مطالب تاریخی نیز در شمار عوامل مهم رونق یافتن این‌گونه مطالعات تاریخی بوده‌اند. گو اینکه پیش و بیش از همه، پیوند ناگسستنی روحانیت با مقاطع و رخداد‌های حساس تاریخ معاصر ایران و تشیع همچون مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و در نهایت انقلاب اسلامی ایران، خود اهمیت ویژه‌ای را برای مطالعات تاریخی در مورد حوزه‌های علمیه شیعی فراهم کرده است.

برای مطالعات تاریخی در مورد حوزه‌های علمیه، همین کلام مختصر در باب اثبات اهمیت آن کافی است. نکته‌ای که می‌توان بیشتر بر آن تأکید کرد و به نظر می‌رسد که کمتر مورد توجه و امعان نظر بوده، برخورد با حوزه‌های علمیه در قالب یک کل متناظر است. در سال‌های اخیر سویه مطالعات و تحقیقات صورت گرفته - که البته نمی‌توان اهمیت و جایگاه علمی و آکادمیک بعضی

1. Email: j.ashrafi83@gmail.com

از این تحقیقات را نادیده انگاشت - بیش از هر چیز به تاریخ سیاسی و اندیشه سیاسی حوزه‌های علمیه و مراجع تقلید و روحانیت پیشتاز و انقلابی معطوف بوده است. در نگاه دیگر نیز بر اساس سنت اخلاقی و تعلیمی موجود در جامعه ایرانی و شیعی، احوال و سرگذشت علما، به عنوان نمونه‌ها و الگوهای اخلاقی، دینی و عرفانی به عموم مردم و جامعه معرفی می‌شود. در این تلقی نیز پرداختن به احوالات و سرگذشت علما و مراجع با کارکرد آموزشی، اخلاقی و مذهبی مورد توجه نویسندگان است که در سال‌های اخیر، صبغه عرفانی بر دیگر جنبه‌ها نیز غلبه یافته است.

به باور نویسنده، تراکم تحقیقات و مطالعات تخصصی در تاریخ سیاسی حوزه‌های علمیه در کنار توجه گسترده عمومی به آموزه‌های اخلاقی، معنوی و عرفانی اقتباس یافته از زندگی شخصی علما و مرجعیت، تصور ارائه شده به خوانندگان را در مورد مرجعیت و بدنه روحانیت نامتناظر ساخته است. بخشی با دقت و ریزبینی مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته و هر زمان افقی جدید از آن برای خواننده برگشوده می‌شود و بخش دیگر، همچنان در تاریکی باقی مانده است.

به باور نویسنده تاریخ اجتماعی حوزه‌های علمیه، همین بخش مغفول مانده که در تحقیقات و مطالعات تاریخی، کمتر به آن توجه شده است. در این زمینه می‌توان به لیستی از موضوعات مختلف اشاره کرد که از آن جمله است: رابطه میان علما و روحانیت با آحاد اجتماع، شیوه‌های معیشت و ارتزاق روحانیت و کیفیت آن، مدارج علمی حوزه‌های علمیه و عرف حاکم بر آن، مدارس علمیه و شیوه مدیریت بر آن‌ها، مطالعه موردی منابع مالی مرجعیت و روحانیت، موقوفات مدارس و موقوفات خاص، سفرهای علمی، ارتباط‌های نسبی و سببی میان خاندان‌های مراجع و علما، لباس و شیوه‌های مختلف پوشش، دیگر حوزه‌های علمیه به غیر از نجف و قم همچون حوزه‌های مشهد، اصفهان، کربلا، هندوستان، علمای بلاد و روحانیت محلی.

نوشته پیش‌رو با توجه به همین رویکرد، به معرفی دو سند تازه‌یاب از خاندان شهرستانی کربلا می‌پردازد. اولین سند، وصیت‌نامه مفصلی است که از مرحوم آقاسید محمدعلی (اول) شهرستانی فرزند آقا سید محمدحسین حسینی مرعشی شهرستانی (معروف به آغا سید حسین یا آقا میرزا محمدحسین اول) به جا مانده است. آقا سید محمدعلی داماد آقا میرزا احمد کرمانشاهی آل آقا (نوه وحید بهبهانی) است. او این وصیت‌نامه را در ذی قعدة سال ۱۲۴۷ هجری شمسی نگاشته است. وصیت‌نامه در ۱۷ صفحه در میان یک دفتر یادداشت قرار گرفته است. این دفتر مجموعه‌ای است از یادداشت‌های شخصی، حساب‌های مالی، اشعار، سوادنامه‌ها، اخوانیات، شرح مختصر و فهرست‌وار بعضی وقایع کربلا در زمان حیات مؤلف و مطالب دیگر که البته با خط شکسته و به غایت ناخوانا نوشته شده است.

سند دوم اخوانیه یا حدیث نفسی است که شخصی به نام محمد بن محمدجعفر به مناسبت ورود آقاسید محمدعلی در ۱۶ رمضان ۱۲۵۱ به حیدرآباد نگاشته است. ظاهراً آقا سید محمدعلی این سند را در شوال همان سال و در اثنای سفر حجی که از همان سرزمین هند آغاز کرده است، در

دفتر یادداشت خود رونویسی کرده است. در پایان اخوانیه دو عبارت دیگر وجود دارد که ربطی به اخوانیه ندارد و تنها ماده تاریخ تولد و وفاتی است که در این صفحه وارد شده است. اولی تاریخ تولد محمد صالح فرزند اخوی اول طبق عبارت نسخه است که در سال ۱۲۸۴ واقع شده و ظاهراً با سال وفات شیخ احصائی یکی بوده است. بر همین اساس بیته عربی نیز در بیان ماده تاریخ این سال گفته شده که چنین است: *مذ غاب عنا الفرد الأوحده / ذهب الى الجنة احمد.*

دیگری هم چنان که به نظر می‌رسد، تاریخ وفات دختر خود نویسنده یا شاید خواهر او یا یکی دیگر از بانوان خاندان شهرستانی بوده که به آن چنین اشاره شده است: *ذاهبت الى الجنان الکریمه المرحومه بنت السید طاب ثراه سنة ۱۲۸۴.*

این دو سند آگاهی‌های مختلفی را از فضای اجتماعی کربلا و حوزه علمیه و خاندان شهرستانی برای ما روشن می‌سازد. می‌توان فهرستی از این اطلاعات را چنین برشمرد:

۱. متن فارسی آمیخته به عربی در وصیت‌نامه و متن عربی آمیخته با امثال و حکم فارسی موجود در حدیث نفس و اخوانیه نوشته شده، همه حاکی از این است که در فضای کربلا و میان حوزه علمیه، زبان فارسی در دو بیست سال پیش از این بسیار رواج داشته و مورد استفاده بوده است. هرچند که از سیاق عبارات و جملات این نکته نیز مبرهن خواهد بود که قواعد دستوری زبان فارسی بسیار آشفته و ضعیف توسط نویسنده به کار رفته و در یک کلام عبارات به هیچ وجه روان نبوده، بلکه دارای اطناب و کژتابی است. چنین احتمال می‌توان داد که زبان فارسی بیشتر متأثر از زبان محاوره‌ای بوده که با مفردات زبان عربی و اصطلاحات فقهی و حوزوی در هم آمیخته است.

پس سستین مسکین را اطعام بکنید؛ یکی به قصد افطار یک روز ماه مبارک نزدیک به غروب، به مظنه غروب در وقتی که اکتفای به ظن، غیر معلوم الجواز بود. و یک کفاره، بعضه مخالفت نذر صوم، یک روز من کل شهر، اذا رجع مرحوم الوالد من الهند الى زمان موتی، و یک کفاره بدهند مخالفت نذر صلوة تهجد فی کل لیله، که اتفاق افتاد إما جهلا او شبیها بالعمد.

۲. کربلا به عنوان یکی از مرکزیت‌های مهم زیارتی و دینی و مذهبی از منظر اقتصادی نیز دارای رونق بوده است، چنان‌که در این شهر بسیاری از واحدهای پولی مختلف مورد استفاده قرار می‌گرفته. در جای جای وصیت‌نامه دیده می‌شود که به واحدهایی هم‌چون قران، ریال، تومان، روپیه، فروش و شامی اشاره شده است.

ایضاً هزار شامی می‌خواستند. پنجاه تومان روپیه کهنه در اصفهان به ایشان به قصد ادای مهر دادم و سی و هفت تومان تقریباً این روزها که از سفر آمدم.

شامی حال: فی ۲ فروش. قرانی فی: یک فروش و نیم. سه شامی می‌کند چهار قران.

۳. املاک و موقوفات خاص مربوط به خاندان شهرستانی در اصفهان و سمیرم و عطا آباد قمشه.

در سمیرم عطا آباد قمشه؟ صلہ ملکى از مرحوم والد هست

از باغات موقوفه که در سمیرم داریم، حواله میرزا عبدالواسع کردم که ماهی یک تومان به زهراء

بدهد.

پنج تومان نقد و جنس، مثل کشمش از باغات سمیرم موقوفه، که در قمشه اصفهان واقع است؛ میرزا عبدالواسع عموزاده به این جانب رسانید و وقف بر اولاد می‌گویند می‌باشند و یحتمل اناث هم داخل است.

۴. عبارات وصیت‌نامه خواننده را به این مطلب رهنمون می‌شود که آقاسید محمدعلی هر چند خود فقیه و یک عالمی دینی است، اما ظاهراً از نظر معیشتی، ارتزاق او بیش از آنکه وابسته به حقوق دینی باشد، متأثر از تجارت بوده است. تجارتی که در ارتباط با ایران و به ویژه اصفهان و کرمانشاهان صورت می‌گرفته است.

در پیش حاجی سید مهدی تاجر کاشانی که پسرش داماد علامی آقا سید تقی پشت مشهدی است و برادرش حاجی سید کاظم اسم دارد، سه طاقه شال خوبکاری گذارده بودم، سه چهار سال قبل که بفروشد... و ایضاً قلیلی کافور در کرمانشاه پیش شیخ جواد انباری دوستم که فوت شد.

حال که ایشان، به مقتضای نوشته من، قرض کرده‌اند و به محمدتقی داده‌اند، می‌باید به ایشان برسانم. اصل با نفع یک سال که آخرش هفتم شعبان هذه السنه بوده، به موجب نوشته آقای محمدکاظم این قدر است^۲.

۵. هر چند آقاسید محمدعلی خود یک فقیه بوده است، اما دقت نظر او در احکام مربوط به ارث و وصیت در این رساله مثال‌زدنی است. در مواردی حتی بدون موجود بودن اصل مال، فقط به گمان اینکه ممکن است همسر او در این مال سهمی داشته باشد، تمامی حق الارثش را محاسبه کرده است. بقیه رختی مرحوم والد، بر زهرا خواهرش که بعد از فوت والد فوت شد، منتقل کرده بودند. تفصیلات را در دفتر مرحوم، نوشته‌ام. چون خواهرش فوت شد، نصف ما فی البقیه را از مادرشان شد. رفتم به اصفهان قیمت رسانیدم. قطعاً همه از پانزده تومان بیش نبود، سهم زهرا هفت تومان و نیم می‌شد. به قدر یک تومان او؟ او شد. باقی را به مادرش دادم، به این قصد که شش تومان و نیم قیمت آنها را خرج زهرا بکنم و شش تومان و نیم جنس مذکوره را که بر ذمه‌ام ثابت شد، به مادر زهرا دادم، از بابت طلبش از مرحوم والد، که در دفترشان نوشته‌ام.

و والداهش مبلغی از مرحوم پدرش طلب دارد، اگر ورثه طلب او را بدهند، پنج قسمت می‌شود. یکی از مرحومه است و این خمس یا سهمش از ارث پدر که بعد از ادای دیون و اخراج ثمن، که به سه سهم منقسم می‌شود. ثلث ثمن از والداهش می‌باشد، به ضمیمه طلب والداهش که اول اخراج از اصل باید شود. قبل از تقسیم ارث بردن ما، بین چهار دختر و پنج پسر، قسمت می‌شود. از چهارده یکی مال مرحومه است. این ارث پدری و ارث مادری خمس. و والداهش غیر از آنچه طلب از زوجش دارد و ثلث ثمن که ارث می‌برد، جزئی مخلف دارد. و آنچه حق مرحومه است، از ارث والدین میان ورثه او منقسم می‌شود.

نصف از عاصی است که زوج او هستم و نصف دیگر، چهار قسمت می‌شود؛ دو از برادرش و

یک از حقیقه بی‌بی و یک از نازی‌بگم. لا حول و لا قوة الا بالله. خلاصه اگر این را هم فهمیده بود، مظنه دارم که خواهشش صرف او را در امورات خودش می‌کرد. اگرچه در زاید بر ثلث موقوف بر اجازه ورثه باشد. چون یقین داشت که هیچ یک از ورثه، مضایقه از امضا ندارند و چون حصه و ارثیه ایشان از پدر بل و مادر موقوف بر اطلاع بر مخلف پدر است و مخلف مادر عمده این از پدر است، در قباله نکاح مذکور است و وصی مرحوم خالو که میرزا محمد جعفر باشد، می‌داند و مکرر می‌گفت بر والدۀش که بیا آنچه از پدرم طلب داری، با من مصالحه کن که بدهم و پدرم بری شود. و ایضاً مخلف مادر ثلث از ثمن است. بناء علیه ایشان، اجمالی به مخلف ظاهری مرحوم خالوی پدر مرحومه می‌کنم، کل دیون خانه عمارت و زمین ملک. خانه سید کاظم پسرشان نشستند. عین عمارت ملک زمین وقف؟، ثلث کاروان‌سرای مشترک میان ایشان و میرزا حسن داماد و کتاب‌هایی که پیش میرزا محمد جعفر بود و خانه اندرونی به بالا خانه او، عدای سهم والده و صبیبه مرحوم خالو میرزا ابوالقاسم، که معلوم می‌شود به حساب چقدر است.

۶. ارتباطات گسترده آقاسید محمدعلی که بعد از آقامیرزا محمدحسین اول ظاهراً بزرگ خاندان حسینی شهرستانی در کربلا هم بوده است، با اصفهان، کرمانشاه و بمبئی و حیدرآباد هند نیز از این وصیت‌نامه و اخوانیه برای خواننده به خوبی مشخص می‌شود.

علاوه بر آنچه گفته شد، می‌توان موارد دیگری نیز بر دلایل اهمیت این دو سند خطی افزود که به جهت پرهیز از اطناب به همین مقدار بسنده می‌شود. نویسنده همچنین باید به این نکته اذعان بدارد که دو سند بازخوانی شده در این مقاله، از جمله اسناد شخصی خاندان شهرستانی کربلا بوده است که توسط دانشمند فرهیخته، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی شهرستانی در اختیار این جانب قرار داده شده است که شایسته مراتب امتنان و تقدیر است.

نظر به اهمیت خاندان شهرستانی کربلا و تعدد اسامی مشابه، نویسنده مقاله گفت‌وگوی مفصلی را با حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی شهرستانی انجام داده است که در آن به تاریخ معاصر حوزه علمیه کربلا، خاندان‌های علمی مشهور کربلا و خاندان شهرستانی می‌پردازد. از جمله نکات بدیع این گفت‌وگو، مطالبی است که برای اولین بار در رابطه با فعالیت‌های فرهنگی مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالرضا شهرستانی^۴ در سال‌های گذشته و تأسیس مجلات جدید اسلامی توسط ایشان در کربلا، بیان شده است. این مصاحبه پیش از ارائه دو سند در این مقاله گنجانده شده است و مدخل راه‌گشایی برای خوانندگان در شناخت خاندان شهرستانی کربلا است.



مصاحبه با حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید علی شهرستانی درباره خاندان شهرستانی در کربلا

ورود به بحث خاندان شهرستانی با توجه به اینکه شاخه مهمی از این خاندان در ارتباط با کربلا و حوزه علمیه این شهر شناخته می‌شوند، بدون شناخت تاریخ معاصر این حوزه کامل نخواهد شد. در صورت امکان به صورت گذرا شمه‌ای از تاریخ معاصر این حوزه را معرفی بفرمایید.

ضمن تشکر از شما، باید عرض‌ه بدارم که در شناخت حوزه کربلا باید توجه داشته باشیم که این حوزه، حوزه‌ای دارای اصالت تاریخی است و در پیشینه تاریخی آن اعلامی چون ابن فهد حلی در این حوزه به تدریس مشغول بوده‌اند. اما مرحله رونق و شکوفایی حوزه کربلا، در دوران معاصر، در زمان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی شکل گرفته است. بسیاری از علما در مهاجرت خود از ایران به عتبات، ابتدا در کربلا اقامت می‌گزیدند. اعلام و بزرگانی چون سید بحر العلوم و سید علی طباطبایی صاحب الریاض و میرزای شهرستانی و دیگرانی از بزرگان دینی در زمره همین طیف قرار دارند.

در دوران قبل از وحید بهبهانی ما در حوزه کربلا شاهد حضور طیفی هستیم که تحت عنوان اخباری‌ها شناخته می‌شوند. این‌ها به صورت عمده حلقه شاگردان شیخ یوسف بحرانی هستند که از نفوذ قابل توجهی نیز در محیط کربلا برخوردار بودند، اما با ورود وحید بهبهانی به کربلا و مباحثاتی که میان او و بحرانی پیش می‌آید، در نهایت سبب می‌شود که مرحوم بحرانی از بسیاری از آرا و مواضع خود دست بکشد و به حلقه اصولیون بپیوندد. او حتی مراتب ارادت خود را نیز نسبت به وحید بهبهانی اعلام کرده است. بخشی از مباحثات و مناظراتی که بین این دو نفر در حوزه کربلا جاری بوده، در کتاب‌های تراجم و رجال برای ما نقل شده است.

من در کتاب جایگاه ائمه‌سهداء آن‌علیاء ولی الله در اذان به این مسئله به صورت ضمنی اشاره کرده‌ام، هم‌چنان که در تاریخ مشاهده می‌شود روش بغدادی‌ها و قمی‌ها در اعتقادات متفاوت بوده است و به طور مثال شیخ صدوق دارای روی‌کردی حدیثی ولی شیخ مفید دارای روی‌کردی کلامی در اعتقادات بوده است. می‌توان گفت که حوزه کربلا به نوعی در امتداد شیوه اخباری‌ها و حوزه نجف در امتداد اصولیون بوده‌اند. این البته به معنای این نیست که حوزه کربلا اخباری‌مذهب است بلکه به این معناست که در کربلا بعد فقه‌الحدیثی و توجه به احادیث در برابر بعد اصولی و حکمی قوی‌تر بوده است. هم‌چنین نباید از یاد برد که در حوزه کربلا تا دوران معاصر مباحث ضد اخباری و شیخی وجود داشته است. جد ما آقاسید محمدحسین مرعشی شهرستانی کتاب‌هایی را در رد شیخیه نوشته است. فقیهانی هم‌چون شریف العلماء و مرحوم اردکانی که بعضی او را در دقت نظر بر شیخ انصاری ترجیح می‌دادند در کربلا وجود داشته‌اند. در زمان‌های متأخر نیز اعلام بزرگی چون آقاسید حسین

قمی و مرحوم میلانی و آقاشیخ یوسف حائری بیارجمندی حضور داشته‌اند که همگی از اصولی‌های بسیار مشهور هستند. همین مرحوم حائری بیارجمندی کتاب مدارک العروة الوثقی را نگاشته است که نشان از جای‌گاه علمی رفیع او دارد. حتی مرحوم آیت‌الله العظمی خویی برای مدتی در کربلا تدریس داشته است.

یکی از نکات دیگری نیز که در زمینه تاریخ معاصر حوزه کربلا می‌توان به آن توجه نمود و به نظر من دارای اهمیت نیز هست، این نکته است که وحید بهبهانی هم‌چنانی که در مراتب علمیت استاد کل و زعیم این حوزه بوده است، در پیوندهای سببی و نسبی نیز حلقه وصل بیشتر خاندان‌های علمی ساکن در کربلا بوده است. نوه دختری وحید بهبهانی داماد سید مهدی بحرالعلوم است. مرحوم سید علی طباطبایی صاحب کتاب مهم *ریاض المسائل* نیز خود فرزند خواهر وحید و همچنین داماد او بوده است.

مرحوم وحید بهبهانی خود دارای چند دختر و یک پسر به نام شیخ محمدعلی کرمانشاهی است که خاندان او معروف به آل آقا هستند. این شیخ محمدعلی دختری دارد که آقاسید محمدحسین موسوی شهرستانی فرزند میرزا مهدی با او وصلت می‌کند و به این صورت داماد خاندان وحید بهبهانی می‌شود. هم‌چنین ارتباط دیگری در میان خاندان شهرستانی و خاندان وحید وجود دارد. سید محمدعلی فرزند سید محمدحسین حسینی مرعشی شهرستانی (داماد میرزا مهدی موسوی شهرستانی و نیای خاندان شهرستانی کربلا) نیز با دختر آقامیرزا احمد آل آقا فرزند آقاشیخ محمدعلی و نوه وحید بهبهانی، ازدواج می‌کند.

سید علی طباطبایی صاحب *ریاض المسائل* که خود داماد وحید بهبهانی است، دارای فرزندی است که به نام سید محمد مجاهد شناخته می‌شود. سید مجاهد همان کسی است که از زمره علمای فتوادهنده برای جهاد ضد روس در دوران فتحعلی شاه قاجار بوده و خود نیز در این جهاد شرکت کرده است. این سیدمحمد مجاهد با دختر سید مهدی بحرالعلوم ازدواج کرده و در نتیجه از اینجا خاندان بحرالعلوم نیز با خاندان وحید ارتباط می‌یابند. وحید همچنان که در فقه استاد کل بوده، در زمینه ارتباط با خاندان‌های علمی نیز مرکز ثقل حوزه کربلا بوده است.

بعد از دوران حیات وحید بهبهانی، این مرکزیت و ارتباط‌ها چگونه ادامه یافت؟ شاگردان بزرگ وحید که پس از او در مقام مرجعیت قرار گرفتند، چهار شخص با نام مهدی بوده‌اند که با نام مهدی اربعه معروف شده‌اند. سید مهدی بحرالعلوم، سید مهدی شهرستانی، مهدی فتونی و مهدی نراقی. هر چهار نفر این شاگردان در زمان وحید در کربلا اقامت داشتند. پس از وحید، مرحوم بحرالعلوم به نجف منتقل شد و مرحوم نراقی به کاشان و مرحوم فتونی به قزوین، ولیکن مرحوم میرزامهدی شهرستانی در کربلا باقی ماند.

اجازه بدهید از همین نقطه وارد بحث خاندان شهرستانی در کربلا بشویم. لطفا در صورت امکان مقداری در مورد ریشه‌های این تیره از خاندان شهرستانی و اعلام آن برای ما توضیحاتی

را بفرمایید.

مرحوم آقامیرزا محمدمهدی شهرستانی که از سادات موسوی بوده است، در حدود سال ۱۱۸۰ قمری به کربلا وارد می‌شود. او تنها دارای دو فرزند بوده؛ یک پسر و یک دختر. دختر ایشان با جد اعلای خاندان حسینی مرعشی شهرستانی، یعنی سید محمد حسین اول ازدواج می‌کند. سیدمحمد حسین هرچند دارای شهرت شهرستانی است، اما باید توجه داشت که او از سادات حسینی مرعشی بوده.

سادات حسینی مرعشی برای مدتی حدود ۲۰۰ سال، حاکمان محلی منطقه طبرستان قدیم یا مازندران امروزی بوده‌اند؛ ابتدا در همین منطقه سکونت و حکمرانی داشته‌اند که با نام سلسله مرعشیان طبرستان شناخته می‌شوند. به همین دلیل ما در شجره‌نامه خاندان خود، نام‌های تعدادی از اجدادمان را می‌بینیم که با نام امیر از ایشان یاد شده است. امروزه در منطقه آمل زیارتگاهی به نام گتیمیر وجود دارد که مورد توجه مردم است. او یکی از نیای همین خاندان مرعشی شهرستانی است. شاید هم شهرت شهرستانی برای ایشان مأخوذ از سکونت در منطقه شهرستانک آمل بوده باشد. پس از سقوط دولت مرعشیان، صفویان به دلیل احترامی که برای سادات قایل بوده‌اند، بعضی از ایشان را به اصفهان دعوت می‌کنند و حتی پیوندهای سببی و ازدواج‌هایی نیز میان ایشان و صفویان شکل می‌گیرد.

این احتمال وجود دارد که پس از مهاجرت خاندان مرعشی به اصفهان، ارتباطی علمی میان این خاندان و آقامیرزا مهدی شهرستانی شکل گرفته باشد و بعید نیست که ایشان در منطقه جی اصفهان که از نظر تاریخی منطقه شهرستان نامیده می‌شده است، سکونت گزیده بودند. اجداد آقامیرزا مهدی املاک و موقوفات زیادی در این منطقه داشته‌اند که تاکنون نیز بعضی از آن‌ها باقی مانده است. من رساله‌ای در اختیار دارم که نشان‌دهنده وسعت این زمین‌های موقوفه است. موضوع اصلی این رساله در حقیقت جوابیه‌ای است که آقامیرزا جعفر نوهی آقامیرزا مهدی و فرزند سید محمد حسین شهرستانی به اشکالات حجت‌الاسلام شفتی بر سر تولیت این زمین‌ها داده است. ظاهراً حجت‌الاسلام اشکالاتی مطرح کرده که آیا این موقوفات مربوط به شخص آقامیرزا مهدی بوده یا این‌که از باب ولایت عامه و مرجعیت عظمای شیعی در اختیار و تصرف آقامیرزا مهدی بوده است؟

حجت‌الاسلام شفتی بر این باور است که این موقوفات از باب اینکه باید در اختیار و اذن فقیه جامع شرایط بوده باشد، به آقامیرزا مهدی سپرده شده است، ولی آقامیرزا جعفر بر این نظر بوده که به دلیل این‌که صاحب موقوفات شخصی به نام ابوالفضل حسینی شهرستانی بوده، که از اجداد مادری اوست و در نتیجه این موقوفات از موقوفات شخصی خاندان شهرستانی بوده است. بر همین مبنا این احتمال وجود دارد که ارتباط میان سادات حسینی شهرستانی و موسوی شهرستانی مربوط به پیش از شکل گرفتن پیوند ازدواج میان سید محمدحسین و دختر آقامیرزا مهدی وجود داشته است. هرچند کسانی چون مرحوم آقابزرگ تهرانی بر این باورند که کسب لقب شهرستانی برای سید محمدحسین

مرعشی شهرستانی و فرزندان او به دلیل پیوند ازدواجی است که میان آقاسید محمدحسین و دختر آقامیرزا مهدی موسوی شهرستانی صورت گرفته؛ در نتیجه آقاسید محمدحسین مرعشی و فرزندان او نیز پس از این تاریخ، با شهرت شهرستانی معروف شده‌اند. البته آقامیرزا مهدی شهرستانی تصریح کرده که این سید ابوالفضل حسینی شهرستانی که صاحب موقوفات بوده، جد وی بوده است؛ در نتیجه باز این مسئله محتمل است که این سید ابوالفضل حسینی از اجداد مادری آقامیرزا مهدی موسوی شهرستانی بوده.

آقامیرزامهدی هم‌چنان که گفته شد، دو فرزند داشته که یکی آقاسید محمدحسین موسوی شهرستانی بوده است و دیگری بلقیس خانم. این بلقیس خانم، همسر آقاسید محمدحسین حسینی مرعشی شهرستانی، معروف به آقاسید محمدحسین اول می‌شود که این شخص، نیای خاندان حسینی مرعشی شهرستانی در کربلاست. این هر دو محمدحسین که یکی فرزند آقامیرزامهدی و دیگری داماد آقامیرزا مهدی است، هر دو به هندوستان می‌روند. آقامیرزا احمد بهبهانی در کتاب *مرآت الأحوال جهان‌نما*، خاطرات بسیاری را در مورد این دو سید محمدحسین در هندوستان نقل کرده است.

آقامیرزا محمدحسین موسوی شهرستانی در حقیقت نیای اعلای دکتر حسین شهرستانی، وزیر نفت پیشین عراق و معاونت کنونی نخست‌وزیر عراق در زمینه انرژی است. همچنین مرحوم دکتر مهندس محمدعلی شهرستانی نیز یکی دیگر از اعلام معاصر تیره موسوی شهرستانی است. از ایشان یادگارهای بسیاری در معماری مذهبی و دینی ما به جا مانده است. توسعه قسمت بالاسر حرم حضرت رضا (ع)، توسعه حرم کاظمین - علیهما السلام -، مسقف کردن محدوده صحن حضرت سیدالشهداء (ع)، طراحی پروژه بازسازی حرمین شریفین عسکریین - علیهما السلام - و بنای منازل منا و عرفات، این‌ها همه از خدمات درخشان دکتر محمدعلی شهرستانی بوده است.

اما آقاسید محمدحسین حسینی مرعشی شهرستانی، خود دارای دو پسر بوده است که یکی سید محمدعلی، داماد آقامیرزا احمد کرمانشاهی آل آقا نوه و حید بهبهانی بوده است. عقدنامه میان آقاسید محمدعلی و فرزند آقامیرزا احمد، اکنون موجود است. در این عقدنامه حتی ذکر شده است که به عنوان مهریه یک کنیز حبشی و مقداری سکه طلا به عنوان بخشی از شرایط عقد است.

پسر دوم سید محمدحسین، سید محمدتقی بوده است. ایشان جد مرحوم سید احمد شهرستانی است که از معاریف علمای تهران در دوره معاصر است. یکی از فرزندان سید محمدتقی، مرحوم سید علی‌اصغر است. علامه امینی درباره ایشان، در یکی از کتاب‌های خود، ماجرای عجیبی را نقل می‌کند. علامه امینی نقل می‌کند که در روز وفات سید علی‌اصغر، من در بین الطلوعین خواب دیدم که حضرت صاحب الأمر (عج) در زمانی که ظهور می‌کنند، بر سر قبر همین سید علی‌اصغر می‌آیند و او را برای یاری خود دعوت می‌کنند. ظاهراً در آن روز برای سه بار این رؤیا برای علامه امینی تکرار می‌شود و همان روز، خبر وفات سید علی‌اصغر برای علامه امینی گفته می‌شود. این سید علی‌اصغر

در حقیقت نیای شاخه نجفی خاندان شهرستانی است. فرد شاخص این شاخه از اعلام علمای معاصر آقا سیداحمد شهرستانی است که از زمره شاگردان آقاشیخ ابوالحسن مشکینی، آقاسید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی است و از این بزرگان، اجازه اجتهاد گرفته است.

مرحوم آقاسید محمدعلی (جد ما) دو فرزند داشت که یکی آقاسید محمدحسن و دیگری آقاسید محمدحسین بوده است. آقاسید محمدحسن در جوانی فوت کرد و از خود فرزندی به جا نگذاشت. از او در میراث خانوادگی شهرستانی، سابقاً دیوان شعری به جا مانده بود که البته اکنون مفقود شده است. او در شعر، طویاً تخلص می‌کرده و بیشتر اهل شعر و ادبیات بوده است. آقاسید محمدحسین که به محمدحسین دوم معروف است با عنوان شیخ بهایی زمان خود شناخته می‌شد. او متوفای سال ۱۳۱۵ هجری قمری است. ایشان دارای هفت یا هشت فرزند بوده است که یکی از آنها به نام آقامیرزا محمدعلی شهرستانی شناخته می‌شد. این آقامیرزا محمدعلی از زمره علمایی است که در زمان ملک فیصل همراه مرحوم میرزای نایینی و آقاسید ابوالحسن اصفهانی و دیگر علمای نجف از عراق به ایران تبعید شدند.

آقامیرزا محمدعلی در ابتدا پس از پایان دوران تبعید به عراق مراجعت نمود. در مجله گنجینه اسناد ایران، اسنادی منتشر شده است که حکایت از مکاتبه رضاخان با برادر آقامیرزا محمدعلی، آقاسید ابوطالب دارد. رضاخان در این نامه تصریح می‌دارد که به خدمت حضرت آیت‌الله انتقال دهید که ملک فیصل توسط ما از ایشان معذرت‌خواهی می‌کند. ظاهراً آقامیرزا محمدعلی برای مراجعت خود شرط کرده بود که باید از ایشان رسماً معذرت‌خواهی شود. گویا آقامیرزا علی در دوران تبعید خود در مشهد اقامت داشته و در صحن، اقامه جماعت می‌نموده است و این جماعت حسب آنچه دکترعلی شهرستانی - ریاست سابق بیمارستان امام رضا (ع) برای من نقل کرده است - دوازده مکبر داشته و ایشان خود یکی از این مکبران بوده است.

همچنین آقامیرزا محمدعلی، جریانی با سر پرسی کاکس داشته است. کاکس که حاکم وقت انگلیس در منطقه بوده است، قصد داشته تا پول‌های مربوط به موقوفات او در هندوستان را به ایشان بدهد. او این پول‌ها را نمی‌پذیرد. کاکس به برادر خانم آقاسید محمدعلی، شیخ محمدجواد صراف، متوسل می‌شود و قرار می‌گذارند تا بدون وقت قبلی و به صورت ناگهانی خدمت آقاسید محمدعلی برسند. ایشان چون متوجه این ماجرا می‌شود، کاغذی می‌نویسند و بدون آنکه این افراد را به خانه راه بدهد از همان پنجره برای ایشان کاغذ را می‌اندازد. او در این کاغذ تنها سوره کافرون را نگاشته بود. مراجعت ایشان به کربلا با استقبال بسیار گسترده‌ای همراه بوده است. آقامیرزا محمدعلی هم پس از آنکه وفات می‌یابد، در مقبره خانوادگی خاندان شهرستانی دفن می‌شود.

مقبره خاندان شهرستانی، امروز جزئی از ضریح مطهر شهدای کربلا شده است. شما هنگامی که وارد فضای رواق مطهر می‌شوید، سابقاً در گوشه آن دخمه‌مانندی وجود داشت که مقبره خانوادگی خاندان شهرستانی بود.

آقامیرزا محمدعلی البته فرزند از خود به جای نگذاشت، ولی تألیفات بسیاری به صورت چاپ شده و خطی از او به جا مانده که از آن جمله *البیان فی غریب القرآن* است. یکی دیگر از جمله فرزندان آقاسید محمد حسین دوم، آقاسید زین العابدین شهرستانی است که جد ما می شود و برادر آقامیرزا محمدعلی بوده، در همین مقبره خانوادگی شهرستانی مدفون است. او تنها فرزند پسری که داشته، آقاسید عبدالرضا مرحوم والد ماست که امروزه در حرم امام رضا (ع) مدفون هستند. از ایشان نیز سه فرزند ذکور به نام های سید زین العابدین و سیدجواد و سیدعلی باقی مانده است. اما درباره سادات شهرستانی در عراق، نباید از یاد برد که تیره ای از ایشان نیز در کاظمین هستند. از اعلام مشهور این تیره، سید هبت الدین شهرستانی است. او وزیر معارف و آموزش عالی عراق پس از انقلاب ۱۹۲۰ عراق بوده و در این دوره نیز اولین نخست وزیر مرحوم سید محمد صدر بوده است که وزیر معارف آن سید هبت الدین شهرستانی بود. این تیره کاظمین فرزندان خاندان موسوی شهرستانی هستند.

ظاهراً مرحوم والد شما نیز در کربلا، دارای فعالیت های فرهنگی گسترده ای بوده اند. در صورت امکان در این باره نیز توضیحاتی را ارائه بفرمایید.

مرحوم والد ما آقاسید عبدالرضا نیز در کربلا از جمله فعالان عرصه های فرهنگی بود. ایشان در ابتدا لجنه الثقافه الإسلامیه را همراه تعداد دیگری از فضلا از جمله مرحوم آیت الله محمدهادی معرفت و آیت الله سید محمد شیرازی و آیت الله سید احمد فالی تأسیس کردند. هدف از این کمیته فرهنگی، پاسخ گویی به شبهات موجود بود. در اولین اقدام آقاسید عبدالرضا خدمت استاد خود مرحوم آقامیرزا محمدهادی میلانی می رسند و موافقت او را برای این کار و پاسخ گویی به شبهات توسط ایشان، جلب کردند. اولین نتیجه این کمیته فرهنگی مجله ای با نام «أجوبه المسائل الدینیة» بود که در طول زمان انتشار آن بیش از دو هزار و هشت صد سؤال دینی پاسخ گفته شده است. این مجله به صورت ماهانه منتشر می شد. پیش از آغاز انتشار این مجله، پاسخ گویی به شبهات توسط ایشان، در یکی از مجلات کربلا به نام «الشرق» در قالب یک ستون صورت می گرفت که ظاهراً تاریخ شروع آن مربوط به سال ۱۳۷۰ هجری است. این ستون پس از حوالی پنج سال امتداد یافتن، تبدیل به مجله ای مستقل، تحت عنوان «أجوبه المسائل الدینیة» می شود که در آن زمان در تمام عراق توزیع می شد. کارهای اولیه این نشریه کاملاً توسط شخص سید عبدالرضا انجام می شد. حتی من یادم می آید که ایشان شخصاً نشریات چاپ شده را تمبر می زد و بسته بندی کرده و بر روی گاری قرار می داد و به اداره پست می فرستاد.

این مجله پس از چهارده سال فعالیت، به دلیل حساسیت های حزب بعث، انتشار آن متوقف می شود. اما مرحوم سید عبدالرضا و هم کاران ایشان از تلاش و فعالیت باز نمی ایستند و دوباره مجله دیگری با نام «سؤالکم و جوابنا» را منتشر می کنند. بعدها پس از اینکه مرحوم سید عبدالرضا شهرستانی به ایران آمدند نیز مجله «الإرشاد» را مقارن با آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۴۰۰ هجری

منتشر کرد که هفت شماره از آن منتشر شد. در این مجله بزرگانی چون علامه عسگری، دکتر صلاح الصاوی، سید فاضل میلانی، واعظ زاده خراسانی، الهی خراسانی و دیگران مطالبی را منتشر کرده‌اند.

سند اول

وصیت‌نامه آقا سید محمدعلی شهرستانی در شعبان ۱۲۴۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي منَّ على عباده بالخلق، ثمَّ التكليف والبقاء، وحكَمَ عليهم بالموت والفناء، و صَلَّى اللهُ على خير الأنبياء وسيد الأولياء، و سيدة النساء، والائمة الأئمة حجج الله على أهل الأرض والسماء، و لعنةُ الله على أعدائه و أعداء أحيائه و أوليائه الأصفياء.

و بعد؛ فراقم هذه الأحرف بيده الجانية الفانية، محمدعلی ابن المرحوم الأمير محمدحسین الشهير بالآغا سیدالحسین شهرستانی کربلائی، یشهدُ فی حالِ صحته من الآفات و سلامته من الأسقام والأمرض والعاهات بالوحدانية والربوبية، و يُزِّه اللهُ سبحانه عن القائص، و يُقدِّسه عن المعایب. [یشهد] نبوة سید المرسلین محمد بن عبدالله خاتم النبیین - صلوات الله عليه و آله - و بأوصیائه الأئمة الإثنی عشر - عليهم الصلوة والسلام - و بجمع ما جاء به و أخبر، و یصدقه بجمع ما أنزل إليه و بُسِّر و أنذر، و یعترف بالموت، و نزول القبر، و سؤال منکر و نکیر، و حوادث البرزخ، و أهوال المحشر، و البعث والنشر والحساب والكتاب والصراف والمیزان والجنان والیران؛ جعلنا الله سبحانه بفضلِهِ وجسودِهِ من أهل الجنة، و أعتقنا من النار، و عامَلنا فی الدارين بعادته من الإحسان، و أعادنا من النکال والیران.

ثم یقول: آنچه در این دفتر از حال تحریر - کلیله الإثنین بیست و ششم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۷ یک هزار و دو بیست و چهل و هفت هجری نبوی - صلی الله علیه و آله - نوشته می‌شود و همچنین بعد از این، (بقرار این) معنی در؟ ایام و بعدها، و تاریخ مکتوب در هر صفحه را در رأس صفحه قلمی می‌نماید و تصریح به صحت مکتوب در آن صفحه امضا می‌شود تا وصی و ناظر در آن را، تشکیکی در زمان تحریر و صحت او نباشد. همه این‌ها صحیح و معتبر است و آنچه در غیر این دفتر و این اوراق که تصحیح آن را در سر هر صفحه نوشته‌ام باشد. اعتباری ندارد. [امتداد عبارت در پوسیدگی حاشیه صفحه ناخوانا است]

و چون ابتلائات و اموراتم بسیار است؛ لهذا بسط تامی می‌خواست که در کاغذ یک طبق و بیش، نمی‌شد. در این دفتر مرقوم داشتیم و تأکید المطلب در سر هر صفحه تصریح می‌کنم، ایضاً به این که آنچه در این صفحه است؛ ایضاً داخل وصیت است تا شبهه برای ناظرین نماند و گاه می‌شود که در صفحه یا زیاد از یک صفحه، مطلب خاصی را بالاستقلال می‌نویسم علی وجه البسط است و امورات مرحوم والد ماجد - اعلی الله مقامه - ایضاً مفصلاً در این جمله نوشته می‌شود. و آنچه بر صفحه من است از بابت آنچه از مخلف ایشان برداشته‌ام و مطالب به ادای او هستم، مرقوم می‌شود که التماس

تنجیز او از وصی دارم و این مطلب را در صفحه یا صفحات مستقلا می نویسم.

کفارات، نماز و روزه قضای آقا سیدمحمدعلی

پس اول ابتدا به تحریر از حق الله سبحانه می شود و منه التوفیق و التجاوز:

یک ماه و احتیاطاً چهل روز، بل یک ماه هم معلوم نیست مرحوم والد صوم قضا داشتند که من باب تحمل اکبر الأولاد، من مکلف به ادای او می باشم. هرگاه والده یا نورچشمی اخوی محمدتقی تبرعا آنها را به جا آورده اند، غیر ایشان یا به جا آورند، فجزاهم الله سبحانه خیر الجزاء؛ والا می بایست چیزی گرفته شود که ذمه من و مرحوم والد بری شود. اجرت او را از ترکه دادن، چون کالدین است و از اصل بیرون می رود. اگرچه لازم است لکن چون مقدارش معلوم نیست و قدر متیقن را نمی دانم، مگر پنج شش روز [که] خلاصه مظنون بیش است؛ بناء علی هذا؛ نظر بدیون؟ غیر ترکه یقینیه، دادن اجرت قضای صوم به مقدار حصول قطع به مراتب مشکل است و می خواستم احتیاط شود. آنچه بعد از توزیع ترکه بر دیون، سهم این دین می شود، اجیر بگیرند و باقی را انشاءالله، چون مقدار قابلی نیست وصی احسان به عاصی کرده، بهر طور که ممکن باشد تحصیل یقین مراتب ذمه را خواهند کرد. و هكذا الحال در کفاره یک روز افطار ماه مبارک رمضان، اگرچه قطع ندارم لکن احتیاط مؤکدی است؛ می خواستم ان شاءالله هر یک از خصال ثلاثه که انطباق باشد، بدهند. و مخالفت دو نذر هم شده و کفاره هم به جهت خُلف آن دو نذر، باید داده شود. پس ستین مسکین را اطعام بکنید؛ یکی به قصد افطار یک روز ماه مبارک نزدیک به غروب، به مظنه غروب در وقتی که اکتفای به ظن، غیر معلوم الجواز بود. و یک کفاره، بعضه مخالفت نذر صوم، یک روز من کل شهر، اذا رجع مرحوم الوالد من الهند الی زمان موتی، و یک کفاره بدهند مخالفت نذر صلوة تهجد فی کل لیله، که اتفاق افتاد إما جهلا او شبیها بالعمد.

ان شاء الله این کفارات را وصی ادا خواهند کرد. و چند کفاره خُلف یمین هم احتیاطاً بدهند. اما قضای صوم و صلوة چون چیزی در مقابل نیست، و اجرت او هم کلی خواهد شد، نوشتم، و الا او هم مقتضای احتیاط بود، و الإعتقاد علی فضله سبحانه. و امر کفارات هم از این است که به خصوص دو کفاره خُلف نذر، و قضای صوم، تحمل اگر والده یا نورچشمی اخوی، یا نور چشمی عیال - صبیبه دایی - تبرعاً ترحمی به این رهین معاصی و حقوق، و دفین در قبر بکنند، و به قدر امکان سعی در احسان به من، به تأدیه حقوق ناس و حقوقه تعالی نمایند. مناسب رحم پروری، دستگیری ضعفا و فقرا است. خواهد بود اگر غیر از اینها من حقوقه سبحانه باشد، خواهم نوشت حال به خاطر ندارم.

دیون و بدهکاری های مالی آقا سید محمدعلی

اما دیون قطعیه که بر ذمه ثابت است، و اعتراف به آنها دارم، و مرقوم هندسه می نویسم، و به

فارسی هم می‌نگارم. آنچه به جنس غیر صاحب قران است؛ مثل فروش عین با طلا، به قیمت صاحب قران قلمی می‌شود، که جملتش معلوم شود. و قیمت طلا و نحو او را به تخمین و مظنه می‌نویسم. بعد از فوت و حال تأدیه انشاءالله یا توزیع ترکه بر دیون - اگر فوت در این وقت یا نحو این وقت، که این زیاد بر ترکه است - اتفاق افتد باید وصی ملاحظه کند که قیمت مساوی است یا خیر. هر طور که معلوم شود عمل کند و همچنین قیمت مثل فروش عین، اگر مثل حال تحریر است که لا اختلاف، والا ملاحظه کنند.

این است تفسیر دیون حالیه از مهر ازدواج تا المنقطعه السابقه^۶ و غیر آن: و منها: دینی که بر ذمه است از ترکه مرحوم والد که می‌باید به باقیمانده ایشان برسد؛ آن را در ذیل و آخر دیون می‌نویسم که بعد از او طلبکاران ایشان را بنویسم، و چون ایشان مدیون به این قطعی منه و ظنی می‌باشد، لهذا قرض یقینی ایشان را جدا و دیون ظنی ایشان را جدا می‌نویسم. لکن تکلیف وصی ظاهراً این است که آنچه سهم طلب مرحوم می‌شود، از من از بابت مرحوم توزیع بکند بر طلبکاران یقینی ایشان، مگر آنکه بعضی آنها به طیب نفس به چیزی از طلبکاران ظنی بدهند یا تصدیق کنند که از سهم خودشان محسوب می‌شود و آن دیگر تکلیف وصی است و هو اعرف.

ریال صاحب قرانی

| | |
|---|------|
| علیاجناب صبیبه دایی، زوجه دائمیه عاصی بابت جاریه‌ای که از ایشان خریدم به | ۰۲۷۰ |
| بیست و هفت تومان، چون حال مظنه دارم که تومانی ده قران است که این قدر | ۰۰۰۰ |
| نوشتیم. | ۰۰۰۰ |
| ایضاً ایشان: قیمت پنجاه مثقال طلا صدق ایشان. فی مثقال هشت قران می‌نویسم، | ۰۴۰۰ |
| تا وصی معلوم کند. ^۷ | ۰۰۰۰ |
| ایضاً هزار شامی می‌خواستند. پنجاه تومان رویه کهنه در اصفهان به ایشان به قصد | ۰۴۵۹ |
| ادای مهر دادم و سی و هفت تومان تقریباً این روزها که از سفر آمدم. ^۸ به خاطر | ۰۰۰۰ |
| سلمان بیست تومان و چهار قران به ضعیفه هندیه. ^۹ | ۱۱۲۹ |

حاشیه صفحه سوم وصیت‌نامه:

۱. هفتاد قران الأخری؟؟

۲. شامی حال: فی ۲ قروش. قرانی فی: یک قروش و نیم. سه شامی می‌کند چهار قران

تَقَلَّتْ صاحب قران

۱۱۲۹ نیم فروش ریالی علان است که ننوشتتم. چون هزار شامی حال یک هزار و سیصد
۰۰۰۰ وسی و سه صاحب قران می‌گردد و نیم فروش. و پنجاه تومان اصفهان و سی و
۰۰۰۰ هفت تومان و چهار قران این روزها می‌کرد: هشتصد و هفتاد و چهار قران. آن را
۰۰۰۰ اگر منها می‌کند، می‌ماند از هزار شامی چهارصد و پنجاه و نه لهذا این قدر نوشته
شد مرقوم^{۱۰}.

۰۱۷۶ مهر زوجه دائمیه خانم جان عقد اول و عقد بعد از طلاقش ثانی یک قران است.

۰۰۰۰

۱۳۰۵

۰۰۰۵ چندی این خانه قدیم را عالی‌جناب شیخ محمدحسین نجفی پیش‌نماز اجاره کردند
۰۰۰۰ و ده قران دادند. چون نصف عماری کهنه، و نصف ارض وقف بر قبله‌گاهی^{۱۱}؟ بود.
۰۰۰۰ احتیاط پنج قران برای ایشان موضوع شد. اگرچه مظنه نگیرند و نصف دیگر با
۰۰۰۰ مجموع عماری ساخت متعلق به مرحوم والد بود چون در جنان بودند و باذن ایشان
۰۰۰۰ بود، مشغول الذمه ایشان نیستیم.

۱۳۱۰

۰۰۳۴ سته منقطعه سابق، پنجاه فروش ریالی بقیه مهرش می‌خواهد. صد فروش می‌خواست؛
بیست قرانی مخدومی آقا محمدکاظم به او داده بودند، و رخت و لحاف که پیش‌اش
بود با شاید [سایر] جزئیات دیگر به او منتقل نکرده بودم. صبیبه دایی گفتند: همه
را در ازای بیست [شاید هشت] فروش با او محسوب داشتیم، لهذا پنجاه می‌ماند؛ ان
شاء الله آقای آقا محمدکاظم کاری خواهند کرد که او؟؟؟ دیگر اگر باشد بریء الذمه
بکند. احتیاطاً سی و چهار قران می‌نویسم که؟ فروش می‌شود.

۱۳۴۴

۰۰۷۵ علویه مسماه به ننه سید که در خانه آقا مهدی کاشی نشسته بود و آقا محمدکاظم او
را می‌شناسد، طلب دارد و حجت به خط خودم به او داده‌ام. این اصل است؛ نفع او
۰۰۰۰ را تا سال ۱۵ پانزده قران، هم در حجت نوشته‌ام، لکن چون معامله و صیغه خوانده
۰۰۰۰ نشده بود، نفع را اینجا ننوشتیم. حجت او گویا نزد آقا محمدکاظم است.
۰۰۱۰ دختر مرحوم صالح را به جهت محرمیت والده و جداهش منقطعه کرده‌ام. پیش از
والدین، او فوت شد. به؟ ورثه این ده قران که می‌شود هریک را علی قدر الحصه
باید داد.

۱۴۲۹

صاحب قران

۱۴۲۹

۰۰۱۰ حاجی عبدالمطلب، ولد حاجی حسن اصفهانی در اصفهان می‌خواست. حال در
۰۰۰۰ کربلای معلی است در همسایگی خودمان خانه دارد و نشسته. شاید او فراموش
۰۰۰۰ کرده. بیش می‌خواست؛ زاید را در اصفهان به او دادم. نمی‌دانم شاید از راه دیگری
۰۰۰۰ بری الذمه کرده باشد. چون اظهار نکرده از او استفسار شود. «اظهار شد بری الذمه
۰۰۰۰ کرد».

| | |
|------|---|
| ۱۴۳۹ | |
| ۰۰۱۷ | مادر آخوند، کاشانیه بیست و پنج فروش ریالی می‌خواست، فوت شده. پسرش در |
| ۰۰۰۰ | کاشان ملازمین العابدین نام موجود است. ببینید غیر او وارث هم دارد یا ندارد؛ هفده |
| ۰۰۰۰ | ریال حال بیست و پنج و نیم می‌کند. نیم فروش او زیاد است، وضع کنید. |
| ۱۴۵۶ | |
| ۰۰۷۷ | آقای محمد، والد مرحوم آقا عبدعلی، ولد مرحوم آقا عبدالحسین، هشتاد شامی |
| ۰۰۰۰ | طلب داشت. بابت ربع هشتاد شامی که از او قرض کرده بودم یعنی از والدهاش، و |
| ۰۰۰۰ | اصل را داده بودم. حال چون شامی فی: دو فروش. و صاحب قران فی: یک فروش |
| ۰۰۰۰ | و نیم است. هشتاد شامی می‌کند: یکصد و شش قران و دو ثلث قران. پیش از سفر |
| ۰۰۰۰ | کردیم چهار قرانی یک دفعه، و پنج قرانی و نیم هم یکدفعه. قیمت یک کتاب که از |
| ۰۰۰۰ | آقا محمد باقر پسر دایی‌مان، و بعدها نود دادم و بیست ریالی این روزها به ایشان |
| ۰۰۰۰ | دادم که آقای محمدکاظم گرفتند و دادند. این بیست و نه ریال و نیم که وضع می‌شود |
| ۰۰۰۰ | می‌ماند. طلب ایشان هفتاد و هفت قران و یک ربع ریال روی که هجده پاره باشد |
| ۰۰۰۰ | علی الظاهر. دوباره وصی حساب کند، ببینید درست است یا نه. حال هفتاد و هفت |
| | ریال را نوشتم. خرده را نوشتم. بری الذمه شوم از تمام این؟ |
| ۱۵۳۱ | |
| ۰۲۴۵ | [به] مخدومی آقا محمدکاظم نوشته بودم که هرگاه نور چشمی محمدتقی معطل شود |
| ۰۰۰۰ | و فروش بخواهد برای او قرض کنید. ظاهراً قصدم این بود که وکالتاً از من قرض |
| ۰۰۰۰ | کنند، اما یقین ندارم. لکن بلاشبهه عازم بودم بردادن، اگر محمدتقی ندهد، اما این |
| ۰۰۰۰ | قدر را ظاهراً ناگوار داشتم. حال که ایشان، به مقتضای نوشته من، قرض کرده‌اند |
| ۰۰۰۰ | و به محمدتقی داده‌اند. می‌باید به ایشان برسانم. اصل با نفع یک سال که آخرش |
| ۰۰۰۰ | هفتم شعبان هذه السنه بوده، به موجب نوشته آقای محمدکاظم این قدر است. اصل |
| | دویست و چهل و پنج قران. |
| ۱۸۲۷ | |
| ۰۱۳۲ | ایضاً آقای محمدکاظم به نورچشمی محمدتقی قرض داده‌اند، لکن این هیچ دخیلی به |
| ۰۰۰۰ | من ندارد و احتمال اشتغال ذمه من هم نمی‌رود. لیکن نوشتم که ان شاءالله بدهم چون |
| ۰۰۰۰ | می‌دانم که به جهت رعایت خاطر من داده‌اند. «اصل و نفع مفروغ شد». |
| ۱۹۵۹ | |
| ۰۰۹۳ | ایضاً ایشان متفرقه از خرج خانه آقامهدی، و قیمت بعضی البسه عیال، و ماهیانه |
| ۰۰۰۰ | عبدعلی و غیرها، داده‌اند که جمع‌اش به حساب خودم و نظرم این قدر شد. دیگر |
| ۰۰۰۰ | ایشان مصدق‌اند. حال این قدر نوشتم. «مفروغ شد» |
| ۲۰۵۲ | |
| ۰۰۸۲ | طلب زوجه آقا مهدی، کاشانیه بابت اجاره سه ساله خانه او، فی: سالی پنج تومان |
| ۰۰۰۰ | خرج خانه او کرده‌ام. به موجب تفصیلی که در این دفتر ثبت است. شصت و هشت |
| ۰۰۰۰ | قران الا ده پاره. باقی می‌ماند: هشتاد و دو قران و ده پاره. پاره‌ها را نوشتم. |
| ۲۱۳۴ | |

۰۰۵۰ پنج تومان نقد و جنس، مثل کشمش از باغات سمیرم موقوفه، که در قمشه اصفهان
 ۰۰۰۰ واقع است؛ میرزا عبدالواسع عموزاده به این جانب رسانید و وقف بر اولاد می‌گویند
 ۰۰۰۰ می‌باشند و یحتمل اناث هم داخل است. در آن وقت من و نورچشمی میرزا
 ۰۰۰۰ محمدتقی اخوی - طال عمره - و مرحوم علی سه پسر بودیم و دختر دو. یکی
 ۰۰۰۰ همشیره ابی و امی، و دیگری همشیره ابی، که هر دو حال در اصفهان می‌باشند. آنچه
 ۰۰۰۰ سهم علی می‌شود از؟؟. هرچه سهم آن دو دختر می‌شود حساب کنند به مصالحه؛
 ۰۰۰۰ برائت ذمه که اشتغال باشد تحصیل نمایند، اگرچه خرجی که برای زهرای خانوم از
 ۰۰۰۰ آب که می‌کردم، به نیت آنکه از آنچه از من طلب دارد محسوب دارند لکن؟ تحصیل
 قطع به برائت ذمه را می‌خواهم.

۲۱۸۴

نقلت قران

۲۱۸۴

۰۰۶۵ بقچه رختی مرحوم والد، بر زهرا خواهرش که بعد از فوت والد فوت شد، منتقل
 ۰۰۰۰ کرده بودند. تفصیلش را در دفتر مرحوم، نوشته‌ام. چون خواهرش فوت شد نصف
 ۰۰۰۰ ما فی البقچه را از مادرشان شد. رفتم به اصفهان قیمت رسانیدم. قطعاً همه از پانزده
 ۰۰۰۰ تومان بیش نبود، سهم زهرا هفت تومان و نیم می‌شد. به قدر یک تومان او؟ او شد.
 ۰۰۰۰ باقی را به مادرش دادم، به این قصد که شش تومان و نیم قیمت آنها را خرج زهرا
 ۰۰۰۰ بکنم و شش تومان و نیم جنس مذکوره را که بر ذمه‌ام ثابت شد به مادر زهرا دادم،
 ۰۰۰۰ از بابت طلبش از مرحوم والد، که در دفترشان نوشته‌ام. بعد از توزیع ترکه مرحوم
 ۰۰۰۰ هرچه سهم او می‌شود، حساب کنند. علاوه هم داده‌ام که در دفتر مرحوم می‌نویسم.
 ۰۰۰۰ این شش تومان و نیم طلب من می‌شود. از ترکه مرحوم والده بردارند یا اگر مدیون
 ۰۰۰۰ مرحوم و دیانین ایشان چون هستم، حساب کنند. حال شش تومان و نیم اگر طلب
 ۰۰۰۰ زهرا است، این جا می‌نویسم لکن تا حال البته بیش از این‌ها به او داده‌ام چه دستی،
 ۰۰۰۰ و چه حواله شهریه، و چه جنس. خلاصه این و نحو این به مصالحه مگر بگذرد یا
 آن‌که او که ان شاءالله بزرگ شد، با والدهاش با آن‌که وارثش می‌شود، مرا حلال
 نماید. مثل سایرین

۲۲۴۹

۰۱۱۰ صد ریال کهنه اقدس، که صد و ده قران شد از میر رضاقلی خان قچانی [قچاز شاید]
 ۰۰۰۰ به من داده بود، که در نجف اشرف خرج سوخت بشود. در تهران ریال‌ها را دادم،
 ۰۰۰۰ صاحب قران کردند. چون ضرب اقدس را می‌گفتند در عراق خرج نمی‌شد. خلاصه
 ۰۰۰۰ این بر ذمه من هست طلب رضاقلی خان. مسئله را بیرسند، چون بر ذمه او حقوق
 ۰۰۰۰ بسیار است از رد مظالم و نحو او اگر جایز باشد. بدون استیذان او مشکل است. مرا
 برای الذمه کند و الا طوری کنند که برائت حاصل شود. حال می‌نویسم یازده تومان

۲۳۵۹

| | |
|--|------|
| آنچه از مال مرحوم والد، بر ذمه من می‌باشد، چه خود برداشته‌ام و چه به دیگری | ۱۲۵؟ |
| فروخته‌ام و تفصیلش را در دفتر ایشان نوشته‌ام. این مقداری می‌شود و بعضی را | ۰۰۰۰ |
| داده‌ام، و آن را می‌نویسم در دفتر و اینجا ان شاءالله. و کسانی که از مرحوم والد | ۰۰۰۰ |
| طلب دارند هم این‌جا ان شاءالله می‌نویسم، چنانچه در دفتر نوشته‌ام. توزیع بکنند | ۰۰۰۰ |
| این طلب از من را بر همه تا معلوم شود، به هریک چقدری باید از مخلف من برسد. | ۰۰۰۰ |
| یکصد و بیست و یک تومان و کسری، تا حال که ۱۴ ذی قعدة سنه ۱۲۴۷ در آن | ۰۰۰۰ |
| دفتر نوشته‌ام احتیاط ثابت و نه حال نوشته. | |

۳۶ ???

آنچه حال در نظرم بود از دیون نوشتم

دیون و بدهکاری‌های والد آقا سید محمدعلی (آقاسید محمد حسین)

بدهی‌های قطعی

اما کسانی که از مرحوم طلب دارند، چه خود از ایشان سند و چه علم دارم، می‌نویسم و در دفتر مرحوم همین است، لکن آنچه داده‌ام و تحصیل برائت ذمه مرحوم شده اینجا نوشتم و تفصیل اسامی در دفتر است

| قران | تومان |
|------|--|
| ۰۰۰ | ۰۰۵ |
| | کربلایی شفیع بار فروش که حاجی شده؛ و میرزا خلیل برادر ملاباشی ساروی می‌شناسد. |
| ۰۰۴ | ۰۰۳ |
| | میرزا مسیح ولد حاج محمد عطار بار فروش. میرزا خلیل می‌شناسد. |
| ۰۰۰ | ۰۱۲ |
| | کویائی مهدی بنک دار بار فروش. آقا میرزا خلیل می‌شناسد |
| ۰۰۰ | ۰۱۵ |
| | دختر دایمی مرحوم، زوجه دائمیه ایشان و من پنج تومان برای او |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | فرستادم به اسم قرض، که بعد هرچه سهم او باشد از ترکه حساب |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | شود. و من این پنج تومان را از ترکه مرحوم که سهم او می‌شود |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | بردارم. او مرحوم شد. نمی‌دانم چه باید کرد. مگر با حاکم شرع به |
| | طوری بگذرانند. |
| ۰۰۴ | ۰۳۵ |
| | زوج اصفهانیه، در دفتر نوشته‌ام. تفصیلش را که مرحوم؟ گفته بودند، |
| ۰۰۰ | ۰۲۹ |
| | که این قدر مطلب دارد و من با او در اصفهان مکرر پول دادم. و قصد |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | این بود که از کیسه نرود یعنی مثل آن زن؟. |
| ۰۰۰ | ۱۶۰ |
| | طلب آقا محمدجعفر آقا در کرمانشاه |
| ۰۰۰ | ۱۴۲ |
| | پسر حاجی علی حاجی خوبی عطار، صد و پنجاه تومان که یک‌هزار |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | و دوپست ریال؟ باشد می‌خواست. مرحوم به قدر هشتاد قران به او |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | داده بود. چنانچه در دفتری که درست کردم، نوشته‌ام و پنج قران او هم |
| ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | ؟؟ مادر، سید یعنی مرحوم را بری الذمه کرد و این را از او منها کردم. |
| ۰۰۴ | ۳۶۶ |
| | ورثه مرحوم حاجی سیدجواد سید رحیم تاجر، که در کاظمین بود. |
| ۰۰۰ | ۱۵۰ |
| | اجاره دو سال خانه سید عیسی، ورثه او می‌خواهند. |
| ۰۰۰ | ۰۲۵ |

درآمدی بر معرفی خاندان شهرستانی در کربلا.../ جمال اشرفی

| | | |
|--|-----|-----|
| حسینعلی نام، پیش خدمت مرحوم والد. در دفتر نوشته‌ام که قزوینی | ۰۰۱ | ۰۰۲ |
| است و میرزا هادی؟ او می‌شناسد. چون او را میر محمد علی - معتمد | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| میرزا هادی - آورده بود برای مرحوم. و حسینعلی فوت شد. | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| | ۵۴۲ | ۰۰۶ |
| سیدحسین خراباتی‌زاد تاجر، که در بغداد است. در دفتر مرحوم | ۰۱۲ | ۰۰۵ |
| نوشته‌ام. | | |
| حاجی محمدحسین جوخه‌چی، به مقتضای سندش طلب دارد. ولکن | ۳۰۰ | ۰۰۰ |
| به مقتضای نوشته‌اش، که به من نوشته بود و می‌باید در محفراهام باشد، | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| نصف از او است و نصف از اولاد مرحوم شیخ محمد میر احمد، که | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| صغار بودند و او قیم ایشان بود. حال به اسم حاجی محمدحسین | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| مرقوم؟ | | |
| | ۸۵۵ | ۰۰۱ |

صاحب‌قران نقلت تومان

| | | |
|--|------|-----|
| | ۸۵۵ | ۰۰۱ |
| حاجی علی مذکت بزاز کربلایی | ۰۰۳ | ۰۰۰ |
| طلب مرحوم میرزا دایی، از بابت عایدی موقوفات اصفهان. لکن؟ | ۳۰۰ | ۰۰۰ |
| مرحوم والد مدیون موقوف علیهم می‌باشد. چون میرزا دایی متولی، | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| و میرزا محمد جعفر ناظر علی دعویهما، و مرحوم والد وکیل شدند؛ | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| نهایت ناظر و متولی سهم خود را طلب دارند. و سایرین طلب کار | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| شرعی، باید تفحص شود که موقوف علیه است و چه قدر حق اوست؟. | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| من نمی‌دانم و؟؟ مشکل است. مگر همان حاکم به عنوان مال مجهول | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| المالک، تحصیل برائتی بکند، والله؟ گویا مرحوم والد حساب کرده | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| بود، از سهم میرزای دایی یک تومان و نیم شده بود، ما سه تومان؟. | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| میرزا جعفر نظر به این که هم متولی و هم ناظر. و سهم من و اخوان | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| هم هریک، یک تومان و نیم؟ شد. اما سهم والده از موقوفات اولادی | | |
| بسیار بود، یا مثل سهم میرزا دایی که خیلی بود یا نصف او. تفصیل را | | |
| والد به میرزا دایی نوشته بودند. نمی‌دانم هست یا نیست. حال سیصد | | |
| تومان می‌نویسم. | | |
| | ۱۱۵۸ | ۰۰۱ |
| کربلایی مهدی بارفروش ایضا می‌خواهد. چنانچه در دفتر مرحوم | ۰۰۰ | ۰۰۵ |
| نوشته‌ام. | | |
| شخص دهاتی از بارفروش. در دفتر نوشته‌ام که از کجا معلوم شد یا | ۰۰۱۰ | ۰۰۰ |
| مظنون. | | |
| مس‌گر کاشانی. | ۰۰۷ | ۰۰۰ |
| منها شد پنج قران و نیم که نوشتم، خودم به حاجی حسین و حاجی | ۱۱۸۰ | ۰۰۵ |
| خوبی دادم. در آن صفحه نوشته شد | | |

؟ است. آنچه یقین به او دارم، و بعضی از او مظنون است، و در دفتر مرحوم اشاره کرده‌ام و اگر از این دیوان هم مظنونه می‌نویسم.

دیون ظنی

حجه مادر آصف الدوله ده هزار رویه گفتند. نمی‌دانم به چه عنوان بر ذمه گرفته بود. ترکه حجه کمترند. ؟ از امانت بود. او را ندادند. مظنون آن است که مشغول الذمه باشند. ایضاً شنیدم، و در یکی از بیاض‌هاشان خودشان نوشته بودند. دو حجه در عظیم‌آباد از دو ضعیفه: یکی گویا نهصد رویه، و دیگری ششصد رویه. ؟ ایشان هم شنیدم که کسی هزار شامی به ایشان داده بود که مسجدی برای او بسازند. این سه قلم را هم مظنه دارم، مشغول الذمه می‌باشند. من در شهر نو، با شیخ علی مرحوم؟، - شاگرد شیخ علی شیخ - دست گردان کردم. از جانب مرحوم؟؟ خطیری رد مظالم، و بابت مجهول المالک، به او دادم؛ هزار تومان متجاوز شد. در جای نوشتن، حال پیدا نیست. اگر پیدا شد اینجا می‌نویسم. اما هزار تومان یقین است که کردم و تحصیل برائت ذمه از این اشخاص؟ برایم؟ است. از جانب آنها هم نیت کردم. نمی‌دانم حکمش چطور محسوب خواهد شد.

[حاشیه پایین صفحه ناخواناست و پوسیده شده است].

وصیت همسر آقاسید محمدعلی که بر عهده او بوده است

و اما آنچه متعلق به مرحومه صبیبه دایی است؛ چون مرا وصیتی کرده و چیزی که خواسته و مکرر گفته، چه پیش برادرش و چه؟ - عافاه الله تعالی - این است که آنچه پیش من داری از رخت و نحو آن یا رخوت خودم و اشیایم از فرش و مس فروخته به؟ صوم و صلواتم برسان. من هم از همه آنچه از بقیه مهر و قیمت جاریه طلب دارم، بخشیدم. حلاله باشد. و چون آن مرحومه؟ می‌باشم که نصف می‌برم و یک برادر و دو خواهر، برادر امضا داشت. هرچه زاید بر ثلث شد و همچنین حجیه بی بی امضا داشت.

اما سهم او از ارثیه والدش و والدهاش میان ورثه است. و در نظرش نبود و مقصودش نبود، الا صوم و صلوة. سنش ۳۸ سی و هشت سال چیزی کم. نه سال بیرون می‌رود و چهار سال هم قطعاً ایام حیض مستثنی است. می‌ماند بیست و نه سال صوم و بیست و پنج سال صلوة. یک سال احتیاطاً صلوة مسافر. و به عدد هر سالی صلوة خسوف و کسوف. این‌ها ان شاء الله از مخلف منقولش ادا می‌شود. اگر چیزی ماند، ان شاء الله می‌دهم.

و اگر خدای تعالی مهلتی بدهد، ان شاء الله هرچه عین مال اوست از اثاث البیت و رخوت؟ می‌کنم. و هرچه خودم با او داده‌ام، نه آن‌کس که منتقل کرده باشم، بل از قبیل لباس تمتع و نحو آن سیاهه علی‌حده‌ای هست. و آنچه مال من است، ان شاء الله را برای او مصرف می‌رسانم، چون خواهش همین را کرده که آنچه پیش من دارد، به مصرف صوم و صلواتم برسان. من هم آنچه طلب دارم از تو، به

تو حلال کردم و طلب او را در ابتدای دیون نوشته‌ام. نصف‌اش بابت ارثیه خودم از آن مرحوم چون بلاولد وفات کرد، می‌باشد. نصف دیگر، مثل نصف سایر مخلفش از منقول و غیرمنقول، از برادر و دو همشیره اوست. حال که برادر و یک خواهر بزرگ؟؟ او را ممضی داشته‌اند. ظاهراً ملتفت به سهم او از ارث والدین نبودند. همین آنچه از من طلب دارد و آنچه دارد از عین مال خودش، و هرگاه آن شاءالله زیاد آمد از مدت عبادت، صرف قرائت سر قبر، و نیابت زیارت نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و سرّ من راء، و هرگاه زیاد آید؟، نیابت مشهد محترمین و هرگاه ورثه سهم خودشان را از ارثیه مرحومه از والدین نخواهند و چیزی بدهند یعنی ارث او را بدهند، ظاهراً به ضمیمه همه منقول خود، و آنچه من به او داده‌ام، به آن طور مرقوم وفا بکنند؛ بل که اگر نصف خودم را از غیر اعیان خودش - یعنی از ارث والدین - برادرم، نصف دیگر هم وفا خواهد کرد. خلاصه غرض مرحومه که وصیت به او کرده، همین صرف اثاث البیت او و آنچه از لباس و نحو لباس، من مالک او بودم و در تصرف او در عبادت ایام عمرش و عرضش؟؟ به هیچ وجه این همه از والدین خود او نبود. باید دید اگر حیاتی باشد، ان شاءالله با ورثه، چه قسم قطع کلام در ارثیه می‌شود.

خلاصه باید دید که اثاث البیت و آنچه نوشته شد، وفا می‌کند کما هو الظاهر یا خیر. اگر نکرد، محتاج به اضافه است از ارثیه، لکن اگر ورثه اجازه بدهند. چون قطعاً قیمت اثاث البیت او با آنچه مال من است که به تصرف او می‌رسد، ان شاءالله اگر بیش از ثلث نباشد، کما هو المتیقن کمتر نیست، زیرا که سهم او از ارث پدر و مادر هرگز دو برابر قیمت آن اثاث نباشد تا به نیم.

و آنچه من قطع دارم، غرض مرحومه همین بود که این اسبابش صرف او شود. و این احتمال را هم می‌دهم که اگر ملتفت می‌شد به اخبار کسی، که ارث هم می‌بری از پدرت بلکه از مادرت، چون فوت او دانستید یا مرحوم شد. و والدهاش مبلغی از مرحوم پدرش طلب دارد، اگر ورثه طلب او را بدهند، پنج قسمت می‌شود. یکی از مرحومه است و این خمس یا سهمش از ارث پدر که بعد از ادای دیون و اخراج ثمن، که به سه سهم منقسم می‌شود. ثلث ثمن از والدهاش می‌باشد، به ضمیمه طلب والدهاش که اول اخراج از اصل باید شود. قبل از تقسیم و ارث بردن ما، بین چهار دختر و پنج پسر، قسمت می‌شود. از چهارده یکی مال مرحومه است. این ارث پدری و ارث مادری خمس. و والدهاش غیر از آنچه طلب از زوجش دارد و ثلث ثمن که ارث می‌برد، جزئی مخلف دارد. و آنچه حق مرحومه است از ارث والدین میان ورثه او منقسم می‌شود.

نصف از عاصی است که زوج او هستم، و نصف دیگر چهار قسمت می‌شود. دو از برادرش و یک از حبیبه بی‌بی و یک از نازی‌بگم. لاحول و لا قوه الا بالله. خلاصه اگر این را هم فهمیده بود، مظنه دارم که خواهشش صرف او را در امورات خودش می‌کرد. اگرچه در زاید بر ثلث موقوف بر اجازه ورثه نباشد. چون یقین داشت که هیچ یک از ورثه مضایقه از امضا ندارند. و چون حصّه و ارثیه ایشان از پدر بل و مادر موقوف بر اطلاع بر مخلف پدر است و مخلف مادر عمده این از پدر است، در قبالة نکاح مذکور است و وصی مرحوم خالو که میرزا محمد جعفر باشد، می‌داند و مکرّر

می‌گفت بر والدهاش که بیا آنچه از پدرم طلب داری، با من مصالحه کن که بدهم و پدرم بری شود. و ایضاً مخلف مادر ثلث از ثمن است. بناء علیه ایشان، اجمالیه به مخلف ظاهری مرحوم خالوی پدر مرحومه می‌کنم، کل دیون خانه عمارت و زمین ملک. خانه سید کاظم پسرشان نشستند. عین عمارت ملک زمین وقف؟، ثلث کاروان‌سرای مشترک میان ایشان و میرزا حسن داماد، و کتاب‌هایی که پیش میرزا محمدجعفر بود و خانه اندرونی به بالاخانه او، عدای سهم والده و صبیبه مرحوم خالو میرزا ابوالقاسم، که معلوم می‌شود به حساب جقدر است.

و اثاث البیت از مس و چینی و فرش. غیر از آنچه پیش زوجات ایشان از لباس بود. خلاصه وصیت‌نامه مرحوم خالو موجود است. ارث مرحومه صبیبه ایشان که زوجه عاصی بود، از او معلوم می‌شود. بعد از ادای دیون خالو - و به قول وصی یعنی میرزا محمدجعفر مبلغ پانزده هزار قروش که ده هزار ریال بشود، بیش قرض پدرشان نیست. و علی هذا ترکه ایشان زاید بر این است که می‌باید میان ورثه قسمت شود و ایشان ثلثی هم نخواستند. و مخلف مختص والده مرحومه بسیار جزئی است. رخت و اسباب دو مجموعه و بعضی جزئیات دیگر در اطاق ایشان است. هنوز کسی دست نزده که ببیند چه چیز است و از جمله وصایای مرحومه زوجه، وقف قرآن و صحیفه اوست و زادالمعادش را با دو بیاض او، ان شاءالله وقف می‌کنم؛ همه ورثه او راضی می‌باشند. دو نفر برادر و حجه بی‌بی که عموماً امضا داشته‌اند. نازی بیگم هم یقیناً راضی است اگرچه تا حال نشنیده. مرحومه نگفت که چه وقف کنم ظاهراً وقف عام هرچه انفع و اصلح برای اوست. ان شاءالله مهلتی در اجل باشد، خواهم کرد و اگر فرصت نشد ان شاءالله وصی من به جا آورد.

دیگر ماترک باقی مانده والد آقاسید محمدعلی و دیگر دیون

و بعضی از اسباب مخلف مرحوم والد باقی است که به فروش نرسیده بعد از فروش وجه او اضافه بر آنها می‌شود که من فروخته‌ام و برداشته‌ام در توزیع به دیون ایشان محسوب شود و تفصیل آنها را یعنی آن اشیایی که به فروش نرسیده در دفتر مرحوم نوشته‌ام.

[حاشیه مربوط به این مطلب در گوشه صفحه]: و جمله از اسباب ثلث و کتب مرحوم، در تصرف نورچشمی اخوی است، بر ذمه اوست. آن‌هایی و والده هم فوت؟ اسباب مرحومه برداشته؟ تومان و از او؟ قیمت شال و قلیان. لکن مثل ۵؟

و کتاب‌هایی که از خودم است، در این دفتر که این وصیت نوشته شده، نوشته‌ام. و پانزده تومان قیمت اجناسی که مرحوم اخوی، از ترکه مرحوم والد برداشته بود، و در دفتر مرحوم والد نوشته‌ام. که به این قصد به او فروختم که اگر بسوزد ضامن باشم. چنانچه ۱۵ تومان را در جمله آنچه بر ذمه خودم نوشته‌ام از طلب مرحوم نوشته‌ام. از مرحوم اخوی مخلفی نماند که وفا به دیون او کند به قول نورچشمی اخوی میرزا محمدتقی، از پانزده اگر یکی سهم برسد به هریک از طلب‌کاران. لهذا به قدر یک تومان را خود برداشتم از ترکه مرحوم برادرم. که او حال چهارده تومان مدیون من می‌باشد. چون من ضامن شدم، باید ۱۵ تومان را به طلب‌کاران والد برسانم. و ان شاءالله می‌رسانم

اگر حیاتی باشد به هر طور ممکن، ولو بالإبصال إلى حاکم الشرع بوجه من الوجوه. و مرحوم اخوی را بری الذمه می‌کنم.

نورچشمی آمیرزا محمدتقی مذکور [ادعا] می‌کند که وصی اخوی می‌باشم. و او ایلا! نمی‌دانم چه کنم! به جز هدایت حضرت اقدس باری - جل شأنه العالی - به طریق خلاص از حقوق خود و خلق و توفیق، و [به جز] اعانت او در تعجیل در تنجیز آن‌ها چه چاره! و هو ارحم الراحمین.

صد ریال صاحب قران به زوجه او صبیبه حاج سید محمد قضی مشهیدی رسید. دیگر از ترکه او چیزی به طلبکاران نرسید، مگر یک فرش اگر به قیمت هشت قران می‌گویند، می‌ارزد. او را می‌خواهم بردارم و دو قران دیگر هم تا یک تومان بشود.

و سی و سه قران قیمت دوبار دیگر؟ نمد اخوی مرحوم، که نورچشمی محمدتقی فروخت به اذن من ذمه بعضی از طلبکاران داد. نمی‌دانم! یعنی خاطر من نیست که طلبکاران نورچشمی بود یا مرحوم اخوی. اگر از اخوی است، بایست دید به قدر سهمش می‌شود یا بیش. و اگر به قدر سهم‌اش باشد، چون در هر چه نقد می‌شود، همه طلبکاران یحتمل شریک باشند و چون به همه نرسیده یا به بعضی رسیده محتمل ضامن زاید باشم.

تا؟ این سی و سه ریال را در دیون خودم، باید بنویسم. بیش نظرم نبود که بنویسم. و همچنین قیمت مادیان سفید، که فروختم نصف او را به پنجاه ریال به سید کاظم خالوزاده، و بعد خریدم اگر چه معلوم نیست، که مادیان ملک اخوی بود. چون من اسب خواستم برای سواری او در طهران، و به او گفتم، خرید. یحتمل به طور وکالت بود. باری حال مادیان موجود است. احتیاط نصف او از طلبکاران مرحوم اخوی باشد و نصف دیگر از خودم است که پنجاه ریال فروخته بودم. پس پنجاه ریال من، به طلبکاران مرحوم اخوی برسانم. و چون همه مادیان را باکره او؟ صد و بیست ریال، به میرزا خان پسر میرزا حسین فروختم، که اول محرم هذه السنه بدهند. پس شصت ریال او را ان شاء الله وصی اگر مُردم، و خودم اگر ماندم، ان شاء الله به طلبکاران او رسانم. حال عین پنجاه ریال را می‌نویسم. یا بعضی دیون دیگر خودم که به خاطر من نبود که بیش بنویسم. اعاده جمع طلب مردم از من بر ذمه‌ام که پیش نوشته بودم، حال به جهت آن که بعضی دیگر، به خاطر من رسیده اعاده کرد.

لیست دیگر بدهکاری‌های آقا محمدعلی

| | |
|-----------|---|
| صاحب قران | |
| ۳۶۰۹ | |
| ۰۰۳۳ | طلبکاران مرحوم بردارم، به طوری که در صفحه آن طرف این صفحه نوشته‌ام. |
| ۰۰۵۰ | ایضا قیمت نصف مادیان موجود، به طوری که نوشته‌ام در صفحه آن طرف. |

- ۰۰۰۸ صالح بقلی که باربر بوده پیش، به ادعای خودش که: به علی کردی او هم داده روغن
و نحو او، و من به اختجال آنکه درست می‌گوید حواله به سید صالح عطاطی کردم و
او می‌گوید ندادم.
۰۰۰۰
۳۷۰۰
- ۰۰۳۳ خانه قدیمی خودمان را سال اول وفات مرحوم، چون نصف عمارت قدیم و عرصه او
وقف مرحوم والد بود. و بعد از ایشان، گویا بر اولاد و صغر اولاد ذکور برادرم بود و
اولاد اناث زهرا که در اصفهان است، و احتمال می‌رفت که زهرا هم داخل باشد. و همه
عمارات جدید او، مشتبه الحال بود و احتمال می‌دادم که مثل ترکه مرحوم باشد. لهذا
به مخدومی آقا محمدکاظم نوشتیم که احتیاطاً از حاکم شرع اجاره کند و ایشان یک
سال، به بیست و پنج شامی اجاره کردند. آنچه سهم علی برادرم می‌شود که حال منتقل
به والده شد. ایشان ان شاءالله حلال می‌کنند. ماند سهم زهرای محتمل و سهام طلب
کاران مرحوم. اما نصف دیگر عمارت قدیم و عرصه چون از مرحوم خالو است، ثم
از اولاد علی ماکننت اسمع. و ایشان مأذون کرده بودند، لهذا اجرتی ندارد. حال همین
بیست و پنج شامی را که به حساب ریال وقت سی و سه صاحب قران و ثلث می‌کند،
می‌نویسم. اما ثلث را ننوشتیم.
۰۰۰۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳۷۳۳ از باغات موقوفه که در سمیرم داریم، حواله میرزا عبدالواسع کردم که ماهی یک تومان به زهراء بدهد. و یک تومان تقریبا حواله کردم که به ابراهیم نوکر مرحوم والد بدهد، چون ادعای طلب از والد داشت و ایشان را بری الذمه کردم و صد من شاه، انگور گفتم بدهد. یک تومان را قیمت آن نوشته‌ام. نمی‌دانم اولاد اناث هم سهمی دارند در آن موقوفات یا خیر. اگر دارد، سهم‌اش را می‌باید چه قدر می‌شود. اگر زیاد است همشیره خودم می‌باید، مقدار سهم‌اش را بگیرد و هم‌چنین والده، چون سهم علی منتقل به ایشان شده. و دیگر به جز خودم و نورچشمی میرزا محمد تقی کسی نیست. ماها که چیزی نداریم. این فقره را هیچ نمی‌نویسم چون هیچ خبر او معلوم نیست، مگر آنچه به امر سهم، داده یا بدهد. بعد از این باید احتیاطا از زهرا اگر باشد، و والده‌اش اگر تا زمان حصول انگور زهراء زنده بوده، و بعد مرده و والده‌اش باشد. خلاصه از هر که احتمال شریک باشد، تحصیل براثت ذمه کنند و دیگر حالا چیزی در نظرم نیست و شاید قروض جزئی از تفلیس و ربع رومی باشد و معلوم نیست.

۳۷۳۳ ان شاءالله مقداری به عنوان رد مظالم باید داد.

اموال منقول و غیرمنقول آقا محمدعلی

حال آنچه از خود دارم و مالک هستم، می‌نویسم از کتب و غیرها، به طور اجمال. چون بیان تفصیلی، موقوف بر دید و یکی یکی نوشتن است. و حال ممکن نیست که نوشته شود. وجه نقدی بالفعل، قلیل هست به قدر یک‌صد و سی ریال و چهارصد ریال صاحب قران به حاجی محمدحسین جوخه‌چی داده بودم که خرید بغداد کند. خیری ندارم که چه شد اگر تلف نشده آن را هم دارم و در سمیرم عطاء آباد قمشه؟ صله ملکی از مرحوم والد هست. در آن هم شریکم لکن خیر. این فقره می‌باید مثل ترکه محروم والد غرماء سود برد، طلبکاران ایشان بلی از آن باغات موقوفات اگر تا وقت وفاتم چیزی از شمار او عاید شده باید دید که سهم چقدر می‌شود؟ میرزا عبدالواسع وکیل کردم و؟؟؟ هم حق السعی برای او گذاردم، دیگر در پیش حاجی سید مهدی تاجر کاشانی که پسرش داماد علامی آقا سید تقی پشت مشهدی است و برادرش حاجی سید کاظم اسم دارد، سه طاقه شال خوبکاری گذارده بودم، سه چهار سال قبل که بفروشد خبری ندارم اگر تلف نشده عین او اگر به فروش نرسیده، و ثمن او اگر به فروش رسیده، را هم دارم. بایست تحقیق شود. و ایضا قلیلی کافور در کرمانشاه پیش شیخ جواد انباری دوستم که فوت شد، باید یقین کرد که هست یاد؟؟ و ایضا در کربلا معلی که هستم، کتب چند جلد دارم که تفصیل‌اش را در موضعی از

این دفتر که وصیت را در او نوشته‌ام. و بر سر صفحه او می‌نویسم که این همان است که در وصیت‌نامه ایشان شده. با آن‌که مجمل نماز و رخوت خودم معلوم است و دیگر بر کوچک مس و قلیان نقره چرمی و نقره نرگیلی دستی و دو قلیان شیشه و قدری فرش دیگر از اثاث البیت خبری ندارم.

ارثیه موجود آقا محمدعلی از همسر خود و دیگر وصایای همسر

بلی از ارثیه مرحومه زوجه یعنی دختر دایی هم دارم، و آنچه؟؟؟ یعنی از آنچه به او می‌رسد از ارث مرحومین والد و والدهاش، و اما از اثاث البیت و رخوت خوداش که در این وصیت‌نامه در مقام بیان وصایا و امور او نوشته‌ام که ان شاءالله این‌ها را نظر به وصیت خودش، آنچه از خودم است و آنچه سهام هم می‌شود از آن، به مصارف صوم و صلوة او می‌رسانم.

و نصف آنچه بر ذمه‌ام طلب دارد به موجب قول خودش در ازای او، حلالم باشد یعنی بری الذمه باشم لکن این موقوف به اجازه سایر ورثه اوست! برادرش و خواهر بزرگش امضا کرد. ان شاءالله کوچک تر هم امضا می‌کند. حال می‌نویسم که ارث او از مخلف مرحومین والدین او چه قدر می‌شود یعنی چند یک می‌شود، اما تفصیل مخلف هر یک را که معلوم نیست! مگر آنچه به طور اجمال پیش نوشتم که مرحوم والدش چه دارد، و والدهاش چه دارد، چون والد مرحوم‌اش بعد از فوت پنج پسر داشت. میرزا محمد جعفر و حاجی سیدکاظم و برادرش سیدمهدی و سیدعباس و سید صالح و چهار دختر حجیه بی‌بی و مرحومه زوجه‌ام و نازی بکم و خواهر عباس، آمنه که صغیره است و ثلثی نخواست. لهذا بعد از ادای دیون اگر ترکه زاید باشد چنانچه میرزا محمد جعفر که وصی است، می‌گویند؛ اول ثلث بیرون می‌رود. بقیه چهارده قسمت می‌شود یکی از چهارده سهم مرحومه زوجه من است. که نصف او از من است. این را دارم.

و آنچه والده مرحومه‌اش از مرحوم خالوطلب دارد و هم چنین ارث به او می‌رسد که ثلث ثمن می‌باشد، ایضا منقسم می‌شود به پنج سهم، چون ورثه مرحومه والدهاش یک پسر است و سه دختر، پس خُمس از مرحومه زوجه‌ام می‌شود. نصف او که عُشر مجموع آن چه دارد - یعنی والدهاش دارد - می‌شود. این را هم اگر وصی و سایر ورثه بدهند، دارم. وصی مرحومه والدهاش را تا حال تحقیق نکرده‌ام که کیست!

دیگر چیزی ندارم! مگر حق جل و علی مهلتی بدهد و سببی بسازد که چیزی به هم برسانم که ادای دیون شود! همین را از خداوند حنان آمرزش می‌خواهم که به لطف عمیم و فضل و کرم خود به من عنایت فرماید که وقت ارتحال‌مان عالم بر ذمه به حقوق الناس نباشد. اما حق خودش به دست خودش می‌باشد و هو الغنی المطلق و ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین.

کفن و محل دفن

دو سه چهار طاقه سفید پارچه، و قدری یعنی چند زرعی هم چیت، و نحو آن دارم، شاید همه دویست صاحب قران بشود. کفن ننوشته هم تمام دارم. ان شاءالله خدای تعالی تأخیری در اجل بدهد

که یا نوشته شود یا نوشته بخرم. اگر وصی را ممکن شود کفن قرآن تمام یا بعض بقدر الامکان بگیرد و لکن از کجا و از پول که لاحول و لا قوة الا بالله العظیم.

وصیت بر نماز و روزه قضا

و بعضی از حقوق الله سبحانه که در اول وصیت به خاطر م نبود حال می نویسم! چون نماز تهجد بر ذمه ام - به نذر است - بود از بعد از آمدن مرحوم والد ام از هند، به عللی و حنث متحقق شد و احتمال می دهم که لیالی که به عمل نیاوردم، قضا داشته باشد. بعد از تحقیق این مسئله را از حاکم شرع یا بدون او، احتیاطاً به قدر پنج شش ماه بل یک سال نماز تهجد بدهند! و هم چنین ماهی یک روز صوم بر ذمه ام به نذر بود و دو سال می شود یا قدری بیش تر که نکردم. چون یک ماه به اعتبار خوف ضرر نکردم. و از شیخ علی پرسیدم، مثل نذر تهجد که دو سال قبل پرسیدم؛ گفت: نذر منحل می شود. لهذا به تقلید ایشان، بعد تا حال نکردم یعنی روزه را نگرفتم. دلم می خواهد که لا اقل یک ماه از برای سی ماه ایضا روزه قضای تحمل نذری به عمل آید. به دست وصی و همت اوست.

و مدفن ان شاء الله در رواق مطهر خواهد شد. هر جا نصیب باشد و تربتم از آن جا برداشته شده. اگر در سمت مرحوم میرزا جای بگری باشد یا کالبکر فهو ممکن. کجا پس نزدیک به سید ابراهیم مجاب اگر زمین بگری به هم رسید نزدیک قبر مرحومه آن جا را مقدم دارند. و صلوة وحشت و قاری و مایتعلق بهما به قدر امکان به دست وصی است. و رحم پروری و طاقت او. لا حول و لا قوة إلا بالله

معرفی وصی و سلسله مراتب دیگر اوصیای احتمالی

عالی جناب آقا محمد کاظم آقا که یکی از طلبکاران عاصی شد وفات فرمود الی رحمة الله تعالی. باید دید که ورثه ایشان که خواهند بود، آنچه از من طلب دارند به آن ورثه می باید گذارند. وصی ایشان که جناب والدشان به قول خودشان می باشند و وصی من، قیّم بر صبیّه صغیره ام هم می باشد؛ اگر چه حال، اگر وفات اتفاق افتاد، صغیره که خبری ندارد، و لکن وصی نظر بر رحمت و برادری یقین متوجه او خواهد شد. وصی ام و قیّم بر طفل ام آقای خودم جان شیرینم برادر ام میرزا محمد تقی است. و هر گاه العیاذ بالله او هم داعی حق را لبیک گوید، هر که را او صلاح بداند که متدین باشد و دل سوز، و ایضاً وصی من کند و هکذا وصی او بلکه بی وصی نمانم.

و هر گاه العیاذ بالله وقت فوتم نورچشمی حاضر نباشد، مطاعی آقای آقا سید حسین ولد مرحوم مغفور آقا سید محمد وصی و قیّم می باشند علی الوجه المذكور تا حضور نورچشمی اخوی.

و اگر العیاذ بالله نورچشمی حیوة نداشته باشد، آقای آقا سید حسین مذکور وصی می باشند و قیّم تا رحلت ایشان - العیاذ بالله - ثم هر که را ایشان وصی کند.

و چون وقتی است که مظنه به حیات هم کسی نمی رود، نمی دانم که را بنویسم و در درجه ثالثه وصی

و قیّم ام علامی آقای شیخ محمدحسین نجفی مجتهد، می‌باشد؛ و در درجه رابعه مطاعی آقای سید ابراهیم قزوینی؛ و در درجه خامسه مخدومی آقای سید محمدعلی ولد مرحوم آقا میرسید علی؛ و در درجه سادسه علامه حاجی سید کاظم رشتی - أطال الله سبحانه أعمار الجميع بمحمد و آله الطاهرين - .

امضای نهایی وصیت و تاریخ نگارش

و كتب هذه الأسطر بيده الفانيه المذنب العاصي ابن المرحوم الآغا سید شهرستانی، محمدعلی الحسيني الموسوي ابن بنت المرحوم آغا ميرزا محمد مهدي شهرستانی عفا الله سبحانه عن سيئاته و ضاعف في حسناته و كان ختم هذه التحريرات في يوم الأربعاء و السادس عشر من شهر ذي قعدة الحرام سنه ١٢٤٧ من السنة السابعة و الأربعين بعد المائتين و الألف. مجموع هشت ورق و این صفحه ناقصه شد. هر چه بعد به خاطر م برسد باز اینجا می‌نویسم! و تاریخ تحریرش را متصل به او می‌نویسم.

تکمله نهایی وصیت‌نامه

حاشیه بالای صفحه خوانده نمی‌شود
حاشیه پایین صفحه، از اثاث البیت خودم قلیلی مال خاتون جان است که از اصفهان پدرش به او منتقل کره. چند جلد کتاب که در این مجلد نوشته‌ام و شمعدان کوچک زرد معه؟ کمرش زرد است. قوطی مس پیش اوست. قوطی مسی بزرگ منقش که در او شمع گذارده بودم. همراه خودش از اصفهان با مس‌های دیگر که دارد آورد، نمی‌دانم از اوست یا از پدرش می‌باشد. هوان [هاون] سنگی معه دسته‌اش ایضاً از خاتون جان است. و هر چه پیش خاتون جان است از فرش و مس از اصفهان او بوده، دخل به من ندارد، مگر یک نمد مسند و رخوت پوشاکی او را هم من به او داده‌ام و یک جفت نقش زیرخانه ایضاً پدرش برای او فرستاد. به تاریخ مرقوم نوشته شد.

سند دوم:

حسب حال و اخوانیه محمد بن محمد جعفر درباره ورود آقا سید محمدعلی به حیدرآباد

بسم الله و الحمد لله و صلی الله علی عباده الذین اصطفی
اما بعد؛ فیقول الیف الأشجان، و حلیف الأحزان، النازح عن الأوطان، المبتلی بفراق الإخوان، اخو الضجر، ابوالسهر، ابن السفر، محمد بن محمد جعفر:
ینی رمیت بسهم التوی و بلیت بجهد الجوی، فرکبت غارب الإغتراب، و تجرّعت غصص الإکتئاب، و ودعت خیر بلدة و مقام، حایر الحسین المستظام - علیه آلاف التحية والسلام - و أودعت فيه القلب المستهام، و هاجرت عن أحبّتی، و فارقت من إخوتی، و تحملت مَشاقّ البحر و البر، و احتملت شدايد البرد و الحر، و دُرْتُ البلاد حتی وردت حیدرآباد، فأقمت فيه أياماً و شهوراً، و حسبتها اعواماً و دهوراً،

ثم تهيأت الأسباب، لتجديد الإغتراب، فتركت الأهل، و ان لم يكن سهيل، و ودعتهم بقلب غير صبور، و صدر غير وقور، و وكّلت أمورهم الى من هو أبرّ بهم من الأبوين، أرف لهم من الوالدين، وقصدت زيارة الحرمين، و هي سلوة خاطر و قرّة العين، و وردت المبعثى سادس عشر شهر رمضان سنة ١٢٥١، و تلقاني مبشّر بورود بعض الأعيان من مشهى مولينا الحسين - عليه السلام الى يوم القيام - أفدى بنفسى الساكنين دياره لهم لدى كرامة و فواضل.

و هو السيد السند، و الكهف الأوحّد، العالم العلم، و المولى الأعظم، فخر الأعلام، و تاج قمتهم، و شرف الكرام و مالك أزمته، أفق الكمال و مطلع، و معدن العلم و منبعه، ربيع الفضل و زهره، و سماء النبل و بدره، واصل الكرام و فرعه، و ضوء الفخر و لمعه، الكامل النبيه، و الفاضل الفقيه، تاج المحققين، و زين المدققين، و لب المتبحرين، جناب المولى الأولي الألمي، و حضرة اللوذعي اليسلي، الميرزا محمدعلي الشهرستاني، نور الله مجلسه بالنور الشعشعاني، و ابقاه علما للإسلام، و وقاه من مكاييد اللتامز. فاهتز خاطر بهذا الخبر، و أزيح عن قلبي به الضجر، فودعت الشجون، و بشرت النفس بالسكون، و انشرح البال، و زال البلبال، و طابت النفس، و انفلت التعس، فتشرفت بخدمته، و اقتنطت ثمار صحبته، و نسيت ذكر الأشجان بمؤانسته، و تنفست عن بارد الفؤاد بمنافسته، و نزلت في منزله، و دخلت في محفله، و ارتضيت أوقاتا بانصرامها لم أكن ارتضى، و قضيت أياما ياليتها لم تكن تنقضى، اوقات انس قضيناها فما ذكرتُ الاّ و قطع قلبُ الصبِّ ذكراها.

حتى ضاق لصدري موسم الوصول الى الحج، و لم يسعني غيراقتحام اللجج، تارة أوطن نفسى على فراق مثل هذا الحبر العلم، و بحر العلم العظيم، و اخرى أصبّر قلبي على ركوب هذا اليم و البحر المتلاطم، و انا ذو عينين كالعينين، بين هذين البحرين، تجرى سفينة الخيال بين امواج منهما كالجبال.

نه پای رفتن و نه جای ماندن
مبادا کار کس زاین گونه مشکل
لادّر درالتوی لوصادفت جیلا
لانهدّ منه وشیکا ذلک الجبل

و قد تذکرت مانقل عن بعض العارفين في سبب التألم عند قطع البدن بالسکين، أن الأجزاء المتصلة لما وقع بالسکين بينها الفراق، تألمت بوقوع المفارقة و هي مما لا تنطق، و لعمري أن الفراق ممّا حرّک کل ساکن، و أزعج کل قاطن، و أثر في کل کاین، و أفرح الجفون، و أدمع العيون، و أشجى القلوب، و هيج الكروب، و أيقظ الفكر، و أنسى الذکر، و حير اللبيب، و أمرض الطيب، و أشجى فأشجن، و أوهى فأوهن. و قدیختلف الم الفراق، و يتفاوت أنس الافتراق، باختلاف الطالب و المطلوب، و تفاوت المحب و المحبوب، فکلما عظمت المحاسن، اشتد شوق الباطن، و کلما أحکمت المحبة و أبرمت المودة، کان التوی أشجى، و البين أقذى، فکل منکسر أنين، و لكل منقطع حنين، و لكل مفترق بعد الوثوق ضجة، و لكل منصرم بعد الإحکام رجّة، و من زاد تأمله في محامد من يهواه، زاد تحمله للمصايب عند نواه، فالمرء على قدر قوته يجهد، و على حسب شوقه يكمد، و من لم يكن ذامقلا كيف يرمد.

ای روش طبع تو بر من بلا شدی

سئل عن أعرابي عن الحب، فقال: احتمال الأذى، والصبر على القذى، و عن آخر: ما لا يزيد من الوفاء ولا ينقص من الجفاء، وقال آخر: الحب لا يزرع الا في القلوب، عن بعضهم: الحب مشكوة زيتها الشوق، و اقول: الحُبُّ حَبُّ لا يزرع الا في حَبِّ القلوب، و الشوق شجر لا يُثمر الا لقاء المحبوب، ارض الرضاء مزرعه، و فسحة الصدر موضعه، و الدمع مستقاه، و القبول منتهاه، و الوصل يوم حصاده، و البين ضد مراده، و الوفاء محرزه و مخزنه، و الصدق موقعه و مكمّنه، الحب مصباح القلوب، و مفتاح الغيوب، الحب ترك الاختلاف و درك الايتلاف، الحب مجانية الأهواء، و مباحة الآراء، الحب مشكوة لا تضيء الا بزيت الصفا، و فتيله الوفاء، الحب مصباح زجاجته القلب الخاشع، و زيتها الدمع الهامع، و فتيلته موافقة المطلوب، و ضوئه النظر إلى محاسن المحبوب.

الحب ميزان الفهم، و مبلغ العلم، و معدن الصفاء، و منبع الوفاء، و مدرك المحاسن، و بالغ المحامد، و ذاكر المعاهد. الحب وصل روحاني، و سرّ ربّاني، فكيف ظنك بما هذا وصفه، و لقد قصرت في ما وصفه، فكلمنا كانت محاسن المحبوب أوفر، كان تعلق المحب بأذيال محبته أكثر، و كلما كان الكمال أجل، كان الوداد أكمل.

و أكمل الكمال، و أجمل الجمال، كمال العلم، و جمال الحلم، و العلم محمّدة لا يبلغ علو درجتها الاوصاف، و لا ينال ذروة رتبته العارف، و كفي في فضله أنه يفتخر به المنتحلون، و يستنكف عن سلبه الجاهلون، فالعلم فخر، و الجهل عيب، و قد قال الله عز من قائل: شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم. فبده بنفسه تبارك و تقدس ثم ذكر ملائكته و ثناهم باولى العلم، فمن حاز رتبة العلم، و درج مدارج الفهم، أحبّته الأفتدة و القلوب، و كان عند الطالب أجل مطلوب، سيما إن زیدت عليه محاسن آخر، فأثر الحب حينئذ أظهر.

حريف مجلس ما خود به غمزه دل می برد
آری آری در گلستان فضایل آن معدن فواضل، نه چندان گل های رنگارنگ کمالات شکفته، و در گنجینه معارف آن منبع عوارف، نه آن مقدار دُرر حقایق و غرر دقایق نهفته که چشم بیدار از بهار هر شاخسارش در حیرت و دل معرفت منزل از اسرار گوهر آب دارش در فکرت نماند.

ریاض علومه مزهرة بزواهر الزهر، و مخصوص کمالاته مخضرة بفنون لاتحصر، رشاقة كلامه اخذت بجامع الفؤاد، و وثاقه کماله او ثقّت حبال و داد، أنسنتنی أوانس محادثته فی وحشة الغربية، و أنسنتنی مجالس مصاحبته عن ذکر الکربة، کنت أبث عنده بثی و حزنی ممامضی، و دمت ما دمت معه فیما لا یسمح مثله القضا، و کان المنی طول الصحبة فی الوطن و الغربية، و الآن هو - دام علاه - متوجه الی بلد لکهنو من البلاد الهندیة، و انا ضاعن الی الدیار الحجاریة، و الزمان علی الوصل حنین، و غراب البین ینعق فی کلّ حین.

هیاهات هیاهات، متی یرتفع هذا الشتات، و لقد ودعته و القلب جازع، و الطرف داعم، و الفؤاد ضایق، و الصدر خافق، و قلت:

درآمدی بر معرفی خاندان شهرستانی در کربلا.../ جمال اشرفی

ودعته و ضرام الشوق ملتهب
لو بالرواسی ما حملت به شجن
نعم لا يدوم الوصال ولا يستمر الاتصال

ماكل ما يتمنى المرء يدركه
تجرى الرياح بمالاتشتهي السفن
فكتبت هذه الحروف، واستعظم قلبه العطوف، عسى ان يذكرني حال البعاد، و يسئل من رب العباد، اجتماع الشمل بعد شتاته، و ابتهاج القلب بملاقاته، و أن يدعو لي في مظان الأجابه، و مواطن الإستجابة، و عقيب الصلوات، و اوقات المناجات، سيما في الاسحار، و زمان الأذكار، بأن يصلح الله سرّي، و يخفف عني وزري، و يستر عيوبي، و يغفر ذنوبي، و يفزع قلبي لمحبتة، و يولهنى فى طاعته، و يقربنى الى ما يقربنى منه، و يبعدنى عما يبعدنى عنه، و فاه الله من كل محذور، و حباه موجبات السرور، و رفاه مراقى العلم و العمل، و اسعده و اصعده الى مساعد الشرف الأكمل، و كلاًه من عين الحاسدين، و حفظه من كيد الكايدين، و ردّه إلى مشاهد آياته الطاهرين، و اجداده المعصومين، و جمع الله بيننا و بينه فى تلك الأماكن الشريفة، و المواطن الكريمة، بحق من شُرّفَت بهم تلك المشاهد و عُرفت بهم تلك المعاهد

و ما حبّ الديار شغفن قلبى
و لكن حبّ من سكن الديارا
صلى الله عليهم من أئمة حق، شُرّفَت بهم مكة و منى، و زمزم و الصفا، و الركن و المقام و المشعر الحرام، و قادة هم الحصن الحصين، و ملاذ الخايف المستكين، صلى الله عليهم مادامت الأرضين و السموات، و تشرفت السنة المصلين عليهم بالصلوات.

حرّره الفقير الى الله الأكبر محمد بن محمد جعفر ايام المسير الى الحرمين الشريفين واسط شوال
المكرم سنة ١٢٥١

به تاريخ تولد نورچشمى محمد صالح فرزند جناب اخوى دوم سه شنبه هشتم شهر ذى الحجه سنه
١٢٨٤ نعم الخلف الصالح ابنى الصالح

سئل اخى عن تاريخه قيل له تاريخ ابنك ١٢٨٤
مذغاب عنا الفرد الأوحّد أرخ ذهب إلى الجنة احمد ١٢٨٤
ذاهبت الى الجنان الكريمة المرحومة بنت السيد طاب ثراه سنة ١٢٨٤

پی نوشت ها:

۱. بنا بر آنچه آقا محمدعلی در حاشیه همین قسمت از وصیت‌نامه نگاشته است، هر سه شامی معادل چهار قران بوده است (هر شامی معادل دو قروش و هر قران معادل یک قروش و نیم). در نتیجه هزار شامی تقریباً معادل ۱۳۳۳ قران بوده است که با احتساب ۸۷ تومان پرداخت شده، باقی‌مانده آن تقریباً معادل ۴۶۳ قران می‌شود. م
۲. محاسبه سود قرض گرفته شده در سال قبل در هنگام پرداخت، می‌تواند از باب معاملات مضاربه‌ای توضیح داده شود که خود مؤیدی است بر فعالیت‌های تجاری آقا سید محمدعلی. مصحح
۳. مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالرضا شهرستانی، والد حجج اسلام سید جواد و سید علی و جناب آقای سید زین‌العابدین (معالی) شهرستانی است. آن مرحوم از فعالان بارز فرهنگی حوزه کربلا در دوران معاصر، شناخته می‌شود. از جمله فعالیت‌های بارز فرهنگی ایشان، انتشار مجله‌های *أجوبه المسائل الدینیة* و *سؤال‌کم* و جوابنا در کربلا، در طی سال‌های متمادی و توزیع سرتاسری آن در عراق بوده است. سید عبدالرضا شهرستانی پس از هجرت به ایران و استقرار در مشهد مقدس، هم‌چنان به فعالیت‌های فرهنگی خود در قالب انتشار مجله *الإرشاد* ادامه داد.
۴. اشاره به اقربای نزدیک‌تر
۵. منظور همسر موقت (متعّه) یا همسری که پیش از این طلاق داده شده است. م
۶. ظاهراً قیمت هر مثقال طلا ۸ قران بوده است.
۷. بنا بر آنچه آقا محمدعلی در حاشیه همین قسمت از وصیت‌نامه نگاشته است، هر سه شامی معادل چهار قران بوده است (هر شامی معادل دو قروش و هر قران معادل یک قروش و نیم). در نتیجه هزار شامی تقریباً معادل ۱۳۳۳ قران بوده است که با احتساب ۸۷ تومان پرداخت شده، باقی‌مانده آن تقریباً معادل ۴۶۳ قران می‌شود. م
۸. نویسنده اضافه می‌کند که چهار قران دیگر اضافه بر ۸۷ تومان پرداخت کرده است که اگر منهای ۴۶۳ قران بشود، همان ۴۵۹ قران به دست می‌آید. اما منظور از بیست تومان در این عبارت مفهوم نشد. م
۹. توضیح نویسنده است درباره محاسبه مابه‌التفاوت هزار شامی که در صفحه پیشین وصیت‌نامه خود اشاره کرده بود. (پاورقی قبلی).
۱۰. منظور از قبله‌گاهی، پدر نویسنده است.







